او صحیح است اما تا بی بند پس دست او را گرفتند و پائین آوردند و اطبا را حاضر ساختند هیچکس چاره نتوانست بکند پس بعضی زنان صادقه مؤمنه
باو گفتند که ترا قائم مهدی یعنی صاحب الزمان کور کرده حال اگر شیعه شوی و اعتقاد باینان بهم رسانی و دشمنان ایشان تبری جوئی ما ضامن
میشویم که شفا یابی و تا این عمل از تو صادر نشود چشم تو خوب نخواهد شد پس راضی شد و در شب جمعه برفتند بمقام صاحب الزمان ع و بر در
قبه همه خوابیدند و او را داخل قبه تنها نشانده چون ربعی از شب گذشت بیرون آمد نزد زنهای دیگر و چشم او صحیح شده بود و یکیک از آن
زنها را نشان داد و رخت و زیور ایشان را گفت و همه خوش حال شدند و از او پرسیدند که چه وضع شد گفت همینکه شما رفتید بیرون
و من تنها شدم فهمیدم که دستی بر روی دست من آمد که دست مرا گرفت و گفت برخیز که خدا ترا شفا داد پس برخواستم دیدم که همه چیز را می بینم
و بیرون آمدم قبه مملو از نور شده بود مثل روز روشن و مردی ایستاده است نزد من پرسیدم که کیستی ای مولا و سید من فرمود محمد بن
الحسن ع و آنگاه از نظر من غایب شد پس آمدند بخانه خود و عثمان پسر آن زن با تمام سلسله او شیعه شدند و این در سال هفتصد و چهل و چهار
از هجرت اتفاق افتاد و ایضا سید بن طاوس گفته در آن کتاب که نقل کرد از برای من مولای اجل امجد عالم فاضل مقدوه کامل و محقق مدقق
مجمع فضایل و مرجع افاضل افتخار العلماء فی العالمین کمال الملة و الدین بن ابراهیم عمانی که مولای کبیر معظم و شیخ اجل اوحد فقیه قاری
جمال الدین بن نجم الدین جعفر فالجی داشت که هر چند معالجه کردند او را چاره نشد و از حله ببغداد آوردند او را و هر قسم معالجه کردند باو
مفید نیفتاد آخر الامر جده پدری شیخ جمال الدین برد او را در مقام صاحب الزمان ع و شب به تنهائی او را در آن قبه گذارد و بعد از شب
دید که شخصی باو میگوید برخیز جمال الدین گفت نمیتوانم و حال مدت یکسال است که قادر بر حرکت نیستم پس دست مرا گرفت و گفت قم باذن الله
پس برخواست و دید که اصلا اثر فالجی در او نیست بعد از آن جمال الدین نقل کرد از برای من که چون مردم مطلع شدند هجوم آوردند
بر سر من و نزدیک بود مرا بکشند و رختهای مرا پاره پاره کردند بجهة تبرک و رختهای خود را بمن پوشانیدند پس آمدم بخانه و رختها
مردم را پس فرستادم و این در سال هفتصد و پنجاه و نه اتفاق افتاد و هر کس میرسید این مقدمه را نقل میکرد و ایضا نقل کرده از محیی الدین
ابی که نزد پدرم نشسته بودم شخصی آمد و نشست و چون پیکی زد کلاه از سر افتاد و در سر او جای ضربت هایلی بود پدرم پرسید
از او که این ضربت در سر تو از چیست گفت از جنگ صفین پدرم گفت حال مدتها است از آن وقت گذشته است گفت نعم بمصر و شخصی
دیگر سفر من شد در عرض راه روزی واقعه صفین را با یکدیگر صحبت داشتیم آن مرد گفت اگر من آن روز بودم شمشیر خود را از علی و یاران او
سیراب میکردم من نیز گفتم اگر میبودم شمشیر خود را از معاویه و یاران او سیراب میکردم گفت حالا فرض کن که امروز روز صفین است
من از اصحاب معاویه و تو از اصحاب علی با هم جنگ میکنیم پس برخواستیم و بر یکدیگر حمله کردیم و دیگر نفهمیدم مگر وقتیکه کسی با تیغ
بنزد خود مرا بیدار میکند چون چشم خود باز نمودم دیدم سواریست از اسب فرود آمد و سر مرا بر دامن خود گذارد و جای ضربتی که آن بدبخت
بمن زده بود دست خود را بر آن مالید سر زخم بهم آمد و من برخواستم و نشستم گویا هیچ آزاری نداشتم بعد از آن سوار بمن گفت که تامل نما
در اینجا تا بیایم و رفت و بفاصله چشم برهم زدنی آمد و سری در دستش بود گفت این سر خصم تست و چهار پای من و او را با بنده ما نیز آورده بود
پس گفت تو ما را یاری کردی ما نیز ترا یاری کردیم و لینصرن الله من ینصره من گفتم یا سیدی شما کیستید گفت صاحب تو محمد بن الحسن
بعد از آن بمن گفت هر وقت کسی از تو پرسد که این جای ضربت چیست بگو از واقعه صفین است و ایضا سید بن طاوس در ربیع الانام
نقل کرده از حسن بن محمد بن قاسم که گفت من و شخصی از نواحی کوفه که او را عما میگفتند در سفری با هم بودیم ذکر قائم آل محمد در میان آمد گفت
یا حسن نقل غریبی از برای تو بکنم قافله از عرب طی آمد بکوفه که جنس جو و گندم بار کنند و مردی در میان ایشان بود که قافله با او
بود آمد که از من گندم بگیرد من با دم خود گفتم برو خانه فلان علوی و ترا از او بیاورد تا جنس بکشیم آن شخص عرب گفت مگر در این جا علوی
میباشد گفتم سبحان الله معظم کوفه علوی میباشد آن شخص بدوی گفت نه علوی آنست که من گذاشتم او را پشت سر خود در بیابان گفتم

چگونه آن علویست بتنهائی گفت ما قریب سیصد سوار بودیم که بجهة غارت و دزدی از نزد طایفه بیرون آمدیم سه روز بی توشه ماندیم
در بیابان و گرسنگی بود آورد بما بیکدیگر گفتیم که از گرسنگی تلف می شویم بیائید بعضی از اسبها بکشیم و قوت خود بکنیم پس قرعه انداختیم
اسب من در آمد مغالطه کردم و باز دیگر انداختیم باز بنام من در آمد تا سه مرتبه و اسب من بسیار خوب بود و بهزار اشرفی می ارزید و از فرزند
خویشتن میخواستم گفتم پس بگذارید توشه از دو اسبان برداریم پس او را دو انیدم بقدر یکفرسخ دیدم کنیزکی همه میکشد بر دوش خود گفتم
ای جاریه تو از کیستی اهل تو کجایند گفت من از مردم علوی میباشم و در این صحرا هستیم پس دستمال خود را بر سر نیزه کردم و به یاران خود گفتم
که بشارت باد شما را که در این وادی بادی نزدیک شما است پس رفتیم تا وسط وادی رسیدیم مردی بسیار خوش رو با هیئت نیکو کیسوی او
تا ناف افتاده با بشاشت باستقبال ما آمد و میخندید و تحیة نیکو بما کرد ما گفتیم یا وجه العرب العطش پس صدا زد که ای جاریه بیا پس آن
جاریه دو قدح آب حاضر ساخت و یکی از آنها را گرفت و انگشت خود را در آن گذارد و باد بما و همچنین قدح دیگر را و مجموع سیصد نفر
از آن دو قدح خوردیم و سیر شدیم قدحها باز پر بود چون سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب الجوع پس برگشت بخیمه سلمه کرد در آن قدری
نان بود آورد و دست خود را در آن گذارد و گفت ده نفر ده نفر بنشینید و بخورید پس همه از آن خوردیم بحمد الله هیچ از آن کم نشد گفتیم مقصد ما
ما فلان راهست پس نشان بما داد و گفت از این راه بروید که بمقصد خود میرسید پس براه افتادیم و چون قدری دور شدیم گفتیم بیکدیگر
که شما از برای غارت و دزدی بیرون آمدید و اینهمه زحمت کشیدید حال بهتر از این چه خواهد بود بیکجهة و یکنفر برویم و او را
غارت کنیم بعضی گفتند این چه نامردیست شما آب و نمک او را خورده اید بعضی دیگر گفتند برویم و در بند این امور نباید بود و صل
کلام آخر الامر متفق شدیم برگشتن و غارت کردن پس برگشتیم و همینکه نزدیک رسیدیم دیدیم همان جوان که خود را آبسته و شمشیری
بر میان خود بسته است نیزه در دست گرفته و سوار اسبی اشهب شده و استقبال نمود ما را و از دور صدا زد که ای بجاریه بیا پس آن
جاریه دو قدح آب حاضر ساخت و یکی از آنها را گرفت و انگشت خود را در آن گذارد و باد بما و همچنین قدح دیگر را و مجموع سیصد نفر
از آن دو قدح خوردیم و سیر شدیم قدحها باز پر بود چون سیراب شدیم گفتیم یا وجه العرب الجوع پس برگشت بخیمه سلمه کرد در آن قدری
نان بود آورد و دست خود را در آن گذارد و گفت ده نفر ده نفر بنشینید و بخورید پس همه از آن خوردیم بحمد الله هیچ از آن کم نشد گفتیم مقصد

طی الارض میشود سالی از سنوات آمد و آورد اصفهان باشد و در نزد ما منزل کرد و چند ماه نزد ما بود و بسیار اثار زهد و صلاح از او مشاهده
میشد از او پرسیدم که این نقلی که شهرت دارد اصل است یا نه فرمود در سالی از سالها رفتم بمکه همراه حاج هفت منزل مانده بود بمکه
بعلت اینکه پیاده بودم از قافله عقب ماندم و تا ظهر کرده و تشنگی بر من غلبه آورد و مایوس از حیات خود شدم پس گفتم یا صالح یا اباصالح
أرشدونا إلى الطريق يرحمكم الله ناگاه دیدم از آن بیابان سیاه او باندک زمانی حاضر شد جوانی خوش رو با رخهای پاکیزه گندم گون بر
هیئت شرفاء مکه سوار شتریست و مطهره آب بر شتر او آویخته است سلام کردم جواب داد و گفت بسیار تشنه گفتم بلی گفت از این مطهره
آب بخور و چون آب خوردم گفت میخواهی بقافله برسی گفتم بلی پس مرا پشت سر خود سوار کرد و رو بمکه رفت و من معتاد بودم بخواندن حرز
یمانی هر روزه پس شروع کردم بخواندن آن و در بعضی مواضع آن دعا بمن میگفت چنین بخوان پس بهمین قدر که دعا را تمام کردم دیدم
ابطح است گفت فرود بیا پس فرود آمدم دیدم از نظرم غایب شد دانستم که آن صاحب الزمان بوده و بسیار پشیمانی کشیدم و تاسف
خوردم که چرا او را نشناختم بعد از هفت روز دیگر قافله آمدند بعد از آنکه مایوس شده بودند از من مرا در مکه دیدند باین علت شهرت
بطی الارض کرد و نسخه حرز یمانی را آخوند مجلسی باین سند بلند عالی اجازه گرفته بود از میر اسحق و مؤلف سراپا تقصیر نیز بخصوص اجازه
دارد و میخواند و تاثیرات کلی با عدم جامعیت شرایط از آن مشاهده شده و ایضا آخوند مجلسی قدس سره در بحار الانوار بسبب واسطه
که بسیار توصیف و تمجید ایشان را نموده است نقل کرده که در ایامی که فرنگ بر بلاد بحرین مسلط بودند حاکم این بلد از اهل آن بلد
فرار دادند که از ثبات تالیف قلوب که وحشت نکنند مسلمانان از اینکه کافر بر ایشان مسلط شده لیکن این ملعون را که حاکم نموده بودند
از جمله ناصبیان متعصب بوده و وزیری داشته که تعصب او صد چندان از تعصب حاکم زیاده بوده و علانیه لطمها عداوت با اهل بحرین میکرد
بعلت اینکه محبت با اهل بیت پیغمبر داشتند و پیوسته در فکر و تدبیر ایذا و اضرار بلکه هلاک و بوار ایشان بود تا آنکه روزی وزیر آمد
نزد والی و انارى داد باو چون والی کرمت آن انار را دید نوشته شده است در انار از داخل جلد بحیثیتی که هیچکس احتمال نمیدهد که از خارج
نوشته باشند لا إله إلا الله محمد رسول الله ابا بکر و عمر و عثمان و علی خلفاء رسول الله حاکم چون آن انار را باین هیئت دید تعجب کرد و گفت
این نیکو حجتیست قوی و برهانیست قاطع بر بطلان مذهب رافضیان حال رای تو چیست درباره ایشان وزیر گفت اینها جماعتی متعصب اند
و دلیل و برهان چاره ایشان را نمیکند ایشان را حاضر ساز و انار را بنما اگر قبول کردند و برگشتند ثواب اجر کامل بجهة تو خواهد بود و اگر
قبول نکردند و بر گمراهی خود اصرار ورزیدند مخیر میان سه چیز ایشان را بسازد یا دادن جزیه چون یهود و نصاری یا جواب این بینه و اضحه
دادن یا کشته شدن مردان و اسیری اطفال و نسوان و ضبط اموال ایشان پس حاکم رای وزیر را پسندید و علما و صلحاء و سادات
اهل بحرین را احضار نمود و انار را با ایشان نمود و بهمان طریق ایشان را مخیر ساخت پس حیرتی عظیم عارض شد ایشان را و اعضا ایشان
بلرزه و دلها طپیدن گرفت و گفتند از روی ایشان برید پس بزرگان ایشان مهلت سه روزه خواستند و او نیز داد و کمال ترس و خوف
بیرون آمدند و در مجلسی اجتماع نمودند و در صدد فکر و تدبیر برآمدند تا آخر الامر قرار دادند که از صلحا و مقدسین بحرین ده نفر منتخب
کنند و از آنها سه نفر انتخاب کنند و در هر یک از این سه شب یک کس از ایشان برود بصحرا و عبادت و تضرع و توسل بخدا
و استغاثه بامام عصر نماید شاید چاره بجهة ایشان بشود پس یکی از آن سه نفر در شب اول رفت و تا صبح احیا داشت و هر قدر
استغاثه و تضرع نمود بجائی نرسید در شب دویم یک تن دیگر رفت و او نیز بدستور مراجعت نمود مایوس و در شب سیم دیگری
خوف و قلق و اضطراب محمد بن عیسی نامی که مرد فاضل متقی بود فرستادند و او با سر و پای برهنه با چشم گریان و دل نالان
تا یکی شب رو به بیابان نهاد و بعد دعا و تضرع و ابتهال و توسل بخداوند ذی الجلال و امام عصر علیه سلام الله الملک المتعال داد
مردی یا داد و چون شب باخر رسید نزدیک بفجر صدائی بگوشش رسید که ای محمد بن عیسی تراجه میشود که در این وقت شب باین هیئت

بیرون آمده گفت ای مرد بگذار بحال خود که در پی بیدمان دارم که بسیار بزرگ است و چاره آن را غیر از امام زمان کسی نکند و من نیز مرا
گفت ای محمد بن عیسی بخصه مخور من صاحب الامر میباشم هر مطلبی داری از من بخواه گفت اگر چنین است پس گفتن ضرور ندارد تو خود میدانی
مطلب مرا گفت بلی مقدمه انار و بهین و آنچه در آن نوشته اند و اگر شما را مخیر میان سه چیز گردانیده محمد بن عیسی گوید چون این را شنیدم
از آن بقعه بیرون آمدم و خود را بر روی پای او انداختم و عجز و گریه بسیاری کردم فرمود ای محمد بن عیسی و زیر ملعون درخت اناری در
خانه خود دارد و همین که موسم باردادن اشجار میشود کل شاخه است بهیئات انار و او را دو نصفه کرده و در هر نصفه نصف آن عبارت
نوشته است بعد از آن آن کل را بر روی اناری که بسیار کوچک است و نانه بقدر فندقی شده است گرفته در میان درخت و بسته است با
ریسمان یا کرباس یا غیر آن که حرکت نکند و این تا بیرون آن اناری که کوچک کرده و حال که بزرگ شده چنان مینماید که این صنعی است الهی بدون
اینکه دست کسی بآن رسیده باشد فردا امیر دی نزد والی میگوئی جواب را میدهم در خانه وزیر و وزیر را با خود بنمود تو نیز اصرار کن تا
بروید و سعی کنید که او زودتر از شما داخل خانه نشود بلکه با هم بروید و چون داخل خانه شدید طرف دست راست بالاخانه میباشد
بگو جواب در آن بالاخانه خواهم داد و وزیر را با او امتناع کند تو نیز اصرار کن و با هم بروید که او تنها پیش نرود و چون بآن غرفه داخل شدی
طاقچه فوقانی دارد روزنه دار که در آن طاقچه کیسه سفیدی میباشد جستن نموده بسرعت تمام بمجرد داخل شدن در غرفه آن کیسه
آن طاقچه بردار که همان کل که انار را از آن ساخته در آن کیسه میباشد و آن را با انار آن وقت نزد والی بگذار تا بر او معلوم شود و بعد از آن
بوالی بگو ما همین جواب کفایت نمیکنیم معجزه دیگر ظاهر میسازیم این انار را بشکاف ببین یکدانه انار در آن هست یا مجموع آن خاکستر
و دود شده و اگر یا و نداری بخود وزیر امر نما تا بشکافد آن را و ببین دود و خاکستر بر دین نحسش پرواز میکند محمد بن عیسی بسیار
خوشحال شد و دست و پای امام را بوسید و بخوش حالی برگشت و چون صبح دوشنبه شد اهل بحرین رفتند و بهمان طریق که امام فرموده
بود معمول داشتند و حقیقت آن بر والی منکشف شد پس از محمد بن عیسی پرسید که کی این خبر را بتو داد گفت امام زمان و حجت خدا
بر خلق پرسید یکست آن پس تمام ائمه اثنا عشر را یکیک شمرد تا بآن بزرگوار رسید والی دست محمد بن عیسی را گرفت و شهادتین جاری
ساخت با عدد ائمه یکیک و ایمان او کامل شد و وزیر را کشت و عذر بسیاری از اهل بحرین خواست و ایشان را بعد از آن بسیار
محبت کرد و این قصه در بحرین مشهور و قبر و مزار محمد بن عیسی نیز در آن جا معروف است و مردم زیارت میکنند و الحمد لله رب
العالمین مؤلف گوید که در این فصل نیز اختصار کردیم چه اگر خواهیم مجموع اشخاصی را که شنیده ایم یا دیده ایم که ایشان حضرت
صاحب الامر را دیده اند در این ظرف هزار سال نقل کنیم مجلدات بزرگ از آن توان جمع کرد و از برای حصول علم و ثبوت استفاضه
و شیاع همین قدر کافیست بلکه از برای منصف طالب حق صدیق اینها نیز کفایت کند و در این عصر خود بر ملاقات این بزرگوار
بطریقی که نشناخته اند در آن حین ملاقات هر چند بعد از آن شناختند و دانستند و اظهار تاسف و ندامت نمودند که چرا نشناخته
شده و از آن گذشته با این که اهل سامره مجموع سنی بلکه ناصبی میباشند و از غرایب احوال ایشان اینست که تا امروز نیاورده اند کسی
از ایشان که شیعه شده باشد با اینکه خود اعتراف بظهور معجزات و کرامات نموده اند و اگر کسی ایشان را ریزه ریزه کند کردن بشیعه
بدهند از خود محالست راضی شدن ایشان سهل است که اگر فرضا چنین اتفاقی بیفتد کسان آن زن و آن زن را میکشند شخص فقیری
از نواحی فارس مجاور در کربلای معلی بود و سالها آمد و رفت در آن جا میدیدیم و مرد فقیر صالحی بود و در اوقاتی که عالیجاه امارت
دستگاه رحمت غفران پناه احمد خان خوئی بتعمیر روضه عرش درجه عسکریین مشرف گردید و هنوز بانجام نارسیده وفات یافت
پسرش حسین خان متکفل اتمام این مهم گردید و آن مرد که شیخ محمد علی نام داشت از ارض اقدس کربلا بخوی رفت و قدری که مقتضای
همت او بوده با او احسان و نوازش نموده و وظیفه مستمره بجهت او قرار داد که عیال خود را برداشته مجاور سامره شود و بر سر قبر

مرحوم احمد خان قرآن بخواند و بعلاوهٔ آن متوجه سوخت که بجهة روشنائی روضهٔ متبرکه قرار داده شده بود از سرکار او نیز بود الحاصل
آن مرد مؤمن چند سال معذب بمصاحبت بیدینان اشقیای سامره میبود و آخر الامر خواست از آن ملاعین دختری بحبالهٔ نکاح
درآورد و گویا آن دختر را دیده بود و میلی بهم رسانیده بود و مدتها با آن فقر و بینوائی در خور حال بامید وصال آن ناستوده خصال
مبلغی خرج کرده بود و پدر آن دختر نیز عهد کرده و اذن داده بود بعد از چند سال که پدر آن دختر مرد مادر آن دختر و خودش ابا و امتناع
کامل نمودند و آن فقیر هر قدر بعجز و التماس و جزع کردن در دربار دیوانی نظر بعشق و میلی که داشت بآن سعی و دوندگی کرد بجائی نرسید
و شیخ محمد علی خود بجهة مؤلف نقل کرد که اول مغرب بود و در رواق دویم بر سر قبر احمد خان قرآن میخواندم و تازه برخواسته بودم
که نماز کنم که دیدم مادر آن دختر با دختر آمدند و بدر روضه ایستادند و ناسزا و بی ادبی بسیار بائمهٔ اطهار علیهم السلام نمودند و بعد از آن
دشنام و فحش بسیاری بمن و کل عجها دادند و در آخر گفتند که حالا بعلی الهادی و حسن عسکری خود بگو تا ما را راضی کنند یا بلائی مبتلا
کنند که عبرت دیگران بشویم خلاصه بعد از بیحیائی بسیار و هرزه گوئی بسیار رفتند و شنیده بودم که از عناد با من آن دختر را بکسی از اهل سامره
از منسوبان خود داده اند و در همان دو سه روزه میخواهند زفاف کنند و این شماتت را نیز بمن کردند و رفتند و دلم بسیار بدرد آمد رفتم برابر
ضریح مقدس و گریهٔ بسیاری کردم و عرض کردم که من سگی هستم بر دنیانهٔ شما آمده ام و پناه باین آستان آورده ام من از سر این دختر گذشتم بلکه
از جان خود نیز گذشتم لیکن با غیرت شما منافات دارد که این سگها در حضور شما این قسم بی ادبی کنند و باز شما حلم نمائید خلاصه کلام در
همان شب آن دختر بمرض سرسام در گذشت و در آمد و سه روز زنده بود و پیوسته فریاد میزد که قتلنی علی الهادی تا روز سیم بجهنم واصل شد
الحاصل با این تعصب و عناد مجموع اهل سامره از کوچک و بزرگ و زن و مرد و سایر اطراف آن بلده از شیعه و سنی و زوار و مترددین از عرب و عجم
شنیده ایم و از تواتر و شیاع گذشته که هر سال بجناب صاحب الامر علانیه و فاش چندین دفعه بزیارت پدران بزرگوار خود می آید
و غالب است که در شبهای بسیار تاریک که ابری و رعدی و برقی و بارانی هم هست که در آن شدت تاریکی هوا روشن میشود مثل روز
و از زمین تا آسمان مملو از نور میشود باین وضع که چوب یا آهن یا انگشت خود را یا هر چه در دست باشد که راست بگیرند مثل شمعی که روشن
باشد بر سر آن چوب یا انگشت شعلهٔ مثل شعلهٔ چراغ متصل باسمان مشاهده میشود و چون این مقدمه بکرات اتفاق افتاده است
اهل سامره مطلعند و سرشته دارند هر وقت که مقدمات مذکوره را دیده زنها و اطفال همین سگهای سامری شروع میکنند
کشیدن که مصطلح فیما بین اعراب است در شادی از عروسی و غیر آن و شخصی از علماء ثقات مقدسین بلکه چند نفر دیگر نقل کرده اند
که یک دفعه ما در سامره بودیم و از اتفاقات از نصف شب گذشته بود و شش هفت نفر رفته بودیم بروضهٔ عسکریین و شمع در دست
هر یک بود بعلاوهٔ آن شمعهای روضه در ضریح و غیر ضریح نیز روشن بودند و زیارت میکردیم در پیش ضریح مقدس که یک مرتبه
ارتعاشی و خوفی در دل ما افتاد که صدای دندانهای یکدیگر را می شنیدیم که بهم میخورد و شمعها همه یکدفعه بدون جهة خاموش شدند
و لیکن هوای روضه مثل روز روشن بود و صدای هلهلهٔ زنان را نیز شنیدیم که از خانهای خود میکشیدند و شنیده بودیم که در آن
قائم این علامات ظاهر میشود یقین کردیم که آنحضرت بزیارت پدران بزرگوار آمده است خواستیم خود را بر کنار و کنجی بکشیم و بایستیم دیدیم
زبانهای ما گنگ شده است که قادر بر تکلم نیستیم و بهت و وله و وحشتی عظیم بما عارض شده که از شدت ترسیدن و ارتعاش و هول
نزدیک بود هلاک شویم لهذا تاب نیاوردیم و بیرون آمدیم از روضه و آن شخص مقدس قسم خورد که کلیدی از آهن در جیب من بود
در آوردم و بعوض شمع در دست گرفتم دیدم سر آن مثل مشعل چراغ مشتعل بود پس انگشت خود را گرفتم بهمین نسبت اتفاق افتاده و
معجزاتی که در سرداب مقدس در این عصر ظاهر شده تعداد و حصر آنها ممکن نیست و آنچه از برای خود مؤلف اتفاق افتاده است از دعا
و تضرع در سرداب مقدس شب آن حضرت را در خواب دیدم که نوازش فرمود و وعدهٔ استجابت داد و در همان زودی مجموع آنچه

خواهش کرده بودم و آنجناب بر خواب وعده داده بود متحقق شد و در یک دفعه معجزهٔ غریبه در خصوص حفظ از دشمن و دزدان از بزرگواران
شد که تقریر و تفصیل آنها باعث طول کلام و گویا مزید فایده در آن متصور نیست پس اگر منصفی که خدا او را هدایت کرده باشد و راه حق
از برای او واضح شده باشد احتیاج باینها ندارد بلکه از برکت آن بزرگواران علم شهودی بهم رسیده که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا و اگر
شبهه عصبیت و عناد و وساوس شیطانی و خذلان نفس دیده بصیرت او را کور و از ندیه عقل و فطنت دور و در شهوات غامض
و امراض نفسانیه مهلکه معمور باشد که بصد برابر از اینها و اضعاف مضاعف آن نیز تاثیر نکند بلکه موجب مزید تمرد و ضلالت آن
شود چنانچه کفار هر چه معجزات پیغمبران بیشتر مشاهده میکردند بر لجاج و عناد می افزودند و اسناد بسحر و شعر و کهانت میدادند و من
لم یجعل الله له نورا فما له من نور الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله لیکن باید شیعیان در این نعمت عظمی را که خدا
ایشان را موفق داشته از برای تصدیق و ایمان بغیب و شکوک و شبهات وساوس شیطانی در قلب ایشان موثر نیفتاده و ایمان بغیب و
اخلاص قلبی خود را مقرون بحزن و الم مفارقت انتظار و شماتت کفار و فجار داشته چرا چرا بجماعت مراتب شیعی بیش از آنانیست که در حضور
ایشان بودند و پیوسته معجزات بسیار مشاهده می نمودند و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان از حضرت صادق ع مرویست که رسول
خدا فرمود بعد از شما جمعی خواهند آمد که یکی از ایشان ثواب پنجاه مرد از شما را دارد اصحاب عرض کردند یا رسول الله ما با همه زحمت
در خدمت تو کشیده ایم در بدر و احد و احزاب و غیر آن و شرافت صحبت چون تو بزرگواری را دریافته ایم از برای چه این اتفاق افتاده است که از ایشان
شده است فرمود بلی اگر آن باری که بر دوش ایشان خواهد آمد و باید بکشند و متحمل شوند و آن تکلیفها شاقه که در حالت انتظار حق
بباطل از کثرت فتنها و بدعتها و حدوث حوادث بسیار و شدت صدمات بسیار که از دشمنان میخورند و شماتت همدلانی که بجهة ایشان
حاصل خواهد شد و اگر بر دوش شما می آمد و میکشیدید آن طاقت و صبر از برای شما نبود و در حدیث دیگر ثعلبة بن میمون فرمود
که همین قدر امام خود را بشناسد دیگر در بند آن مباش که امری در دست او خواهد آمد و در شود یا نه و کسیکه هر که امام خود را
نیکو بشناسد و پیش از ظهور و خروج ما بمیرد یعنی در ایام غیبت امام مثل حال و بعد از آن قائم ظهور کند و این مرد نباشد که در رکاب
او خدمت و جانفشانی کند ثواب این مرد که نبوده مثل آنهائی خواهد بود که همراه او باشند و در راه او کشته شوند و در حدیث دیگر
امیر المؤمنین ع فرمود بهترین عبادت مؤمنان انتظار کشیدن فرج است و پیغمبر ص روزی فرمود کاش برادران خود را ملاقات میکردم
اصحاب عرض کردند مگر ما برادران تو نیستیم که ایمان آوردیم و از وطن خود هجرت نمودیم با تو فرمود شما ایمان آوردید و هجرت کردید
اما کاش برادران خود را میدیدم باز ثانیا جمعی دیگر همان سخن را اعاده نمودند فرمود شما اصحاب منید برادران من نیستید کاش برادران
خود را میدیدم گفتند برادران تو کیستند فرمود آنهائی که بعد از من می آیند و مرا دوست میدارند و تصدیق میکنند و اطاعت
و یاری مینمایند و حال آنکه نه مرا دیده اند و نه اهل بیت مرا دیده اند آنها برادران من میباشند کاش یکی از آنها میبودند تا او را ملاقات
میکردم و احادیث در این باب بسیار است پس ای برادران قدر این نعمت را بدانید و پیوسته در انتظار فرج باشید و استدعا نمائید
که بر محبت ایشان ثابت بمانید تا در روز درماندگی ایشان نیز شما را واگذارند **فصل پنجم** در علامات ظهور آن جناب
از سفیانی و دجال و غیر آن در کمال الدین از محمد بن مسلم مرویست که حضرت باقر ع فرمود قائم ما منصور برعب است یعنی ترس او
در دلها بیفتد و مؤید بیاری ملائکه است و زمین از برای او پیچیده شود و گنجهای زمین از برای او ظاهر گردد و سلطنت او مشرق
و مغرب را فرا گیرد و دین خدا باو ظاهر شود و لو کره المشرکون پس در زمین خرابه نماند مگر معمور شود و عیسی بن مریم فرود آید در عقب او
نماز کند گفتم یا ابن رسول الله کی ظاهر شود قائم شما فرمود وقتیکه مردان خود را بزنان شبیه سازند و زنان بمردان و مردان
بمردان اکتفا کنند و زنان بزنان و زنان سوار زین شوند و شهادت بنکان را رد نمایند و جرأت کنند در خون ریختن و کشتن

ناحق را آسان شمارند و زنا کردن و ربوا خوردن و از زبان اشرار تقیه کنند و سفیانی از شام و یمانی از یمن ظاهر شوند و خروج کنند و لشکری
سنگین در بیدا بزمین فرو روند و جوانی از آل محمد ما بین رکن و مقام کشته شود که نام او محمد بن حسن نفس زکیه باشد و صدائی از آسمان آید که او
و شیعیانش برحق میباشند در آن وقت قائم ما خروج کند و پشت خود را بکعبه دهد و سیصد و سیزده نفر بدور او جمع شوند و اول کلامی
که انا مضار شود این آیه باشد بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ و چون عقد ده هزار نفر از لشکریان او
سر تمام شود از آن جا بیرون آید و در زمین معبودی غیر از خدا نماند از بت یا غیر بت مگر آنکه آتش در او بیفتد و بسوزد و اینها بعد از آن
که غیبت طولانی واقع شود که خدا امتحان کند بندگان خود را و معلوم شود کیست که اطاعت او کرده و کیست که معصیت نموده و از حذیفة بن الیمان
مرویست که پیغمبر خدا ص مذکور ساخت فتنه را که میان اهل مشرق و مغرب واقع شود فرمود در آن اثنا که فتنه برپا است سفیانی خروج کند
از وادی یابس و بدمشق آید و دو لشکر آماده کند یکی بسمت مشرق بفرستد و دیگری را بمدینه تا برسند بزمین بابل از مدینه ملعونه که بغداد
باشد و بیش از یکصد هزار کس بکشند و بیش از صد زن را بفضیحه کنند و سیصد بزرگ را از بنی عباس بکشند و سر از بر شوند بکوفه و اطراف او را
خراب کنند و از آن جا بشام آیند پس علم هدایتی از کوفه بیرون آید و تعاقب کنند آن لشکر سفیانی را و با ایشان برسند و همه را قتل کنند که یکنفر
نماند و در نزد مجموع اموال و غنایمی که بدست ایشان آمده بود از ایشان بگیرند لشکر دوم سفیانی که بعد به مامور بودند بروند و داخل
مدینه شوند و سه شبانه روز غارت و نهب کنند مدینه را و از آن جا بمکه روند و چون بیداء رسند حقتعالی بجبرئیل فرماید که بزن بر زمین
و همه این لشکر را هلاک کن پس بیاید و پای خود را بر زمین بزند که زمین بشکافد و همه آن لشکر فرو روند در زمین و کسی از ایشان سلامت
نیابد مگر دو نفر از عرب جهینه و همین حدیث را اهل سنت چون ثعلبی در تفسیر خود در تفسیر و لو ترى اذ فزعوا الآیه نقل کرده است و شیعه
نیز از حضرت باقر و صادق ع مطابق آن را نقل کرده اند که آیه لو ترى اذ فزعوا در باره سفیانی و اتباعش میباشد و در اکمال الدین از
خصال از زال بن سبره از امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که آنحضرت خطبه خواند و بعد از حمد و صلوة بر پیغمبر ص فرمود سلونی ایها الناس
قبل ان تفقدونی تا سه مرتبه پس صعصعة بن صوحان برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین دجال کی خروج خواهد کرد حضرت فرمود بنشین
که خدا تعالی سخن ترا شنید و مطلب ترا دانست بخدا انکار از او سؤال کردی مثل تو نمیداند این مطلب را ولیکن علامات و آثاری چند
دارد که پی در پی ظاهر میشود مثل قدم برداشتن که از پی یکدیگر برداشته شود و اگر خواهی آن علامتها را از برای تو ذکر کنم عرض کرد
بلی یا امیر المؤمنین فرمود یاد گیر وقتیکه مردم نماز را بمیرانند یعنی ترک کنند یا التفات و اعتنا نکنند بآن و در امانت خیانت کنند و خصوصا
امانت قولی که سخنی را با ایشان بسپارند افشا نمایند و دروغ را حلال کنند و ربوا خورند و رشوه گیرند و عمارتها را مستحکم و عالی سازند
و تکبر نمایند و دین را بدنیای خود بفروشند و سفیهان را در کار و عمل آورند و با زنان شور کنند و قطع رحم کنند و متابعت هوا و هوس نمایند
و خونریزی را سهل شمارند و حلم را بر جبن و ضعف نفس کنند و بظلم تفاخر کنند و فاسق و فاجر را امیر کنند و ظالمان را وزیر سازند و
معارف خیانت کار برآیند و قاریان قرآن فاسق و فاجر شوند و شهادت زور بناحق شایع شود و فسق و فجور علانیه و فاش گردد و بهتان بیکدیگر
زنند و رعیت طغیان کنند و قرآنها و مسجدها را طلاکاری و نقاشی کنند و منارهای بلند در مسجدها بسازند و اشرار را احترام
کنند و صفها در جماعت و نماز بسته شود یعنی ظاهرا اجتماعی عظیم بشود اما در باطن همه با یکدیگر نفاق ورزند و دو نفر از ایشان
با یکدیگر متفق نباشند و عهد و پیمانها را بشکنند و زنان با شوهران در کسب تجارت شرکت کنند از راه حرص در دنیا و صدای
فاجران بلند باشد یعنی تسلط بر نیکان بهم رسانند و رذل ترین مردم رئیس و بزرگ شود بر ایشان و از فاسق و فاجر بترسند که از
شر او ایمن نباشند و دروغگو را صادق دانند و خائن را امین و مجالس لهو و لعب و انواع سازها و رقصها و شرب خمر شایع شود و آخر
این امت اولش را لعن کند و زنان سوار اسب زینی شوند و لباس مردان پوشند و متشبه بایشان شوند و مردان لباس زنان پوشند

وخود را بزنان شبیه کنند و شاهد طلبیده شهادت دهند و در راه رفاقت با تعصب شهادت ناحق دهند و تحصیل علوم غیر دینیه کنند
و شغل دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست بره و گوسفند پوشند با دلهائی که چون دل گرگ و از مردار کندیده تر باشد و از صبر تلخ
در آن وقت الوحا الوحا العجل العجل یعنی زود باشید و بتعجیل بروید بهترین مساکن که بیت المقدس است در آن زمانی خواهد آمد که آرزو
کنند مردمان که کاش ساکن بیت المقدس می بودند پس اصبغ بن نباته برخواست و عرض کرد یا امیر المؤمنین دجال نیز علامتی بیان فرما
فرمود یا صابر بن الصیداست پس شقی ترین خلق کسی است که او را تصدیق نکند و سعید کسیست که او را تکذیب کند و از شهری بیرون
آید که او را اصفهان گویند از دهی که او را یهودیه نامند چشم راست او ممسوح است یعنی با صورت او همسان است که حدقه و پلک و علامت
چشمی در آن نیست و چشم دیگر او در پیشانی اوست گویا مثل پارچه خونیست و مثل ستاره صبح برافروخته است میان دو چشم او نوشته اند
کافر که هر سواد دارد و هر بیسواد میخواند دریاها را طی و قطع میکند و آفتاب با او راه میرود پیش روی او کوهی از دود میرود و پشت سر او
کوهی است سفید مردم چنان می بینند که آن کوه سفید نانست و در وقت تنگی و قحط شدید بیرون می آید و سوار خری میباشد که هر گامی
که برمیدارد تا گامی دیگر یک میل هست مین از برای او پیچیده می شود بهر آب چشمه و قنات و چاهی که میرسد فرو میرود و خشک میشود
بصدا بلند فریاد میزند انا ربکم الاعلی انا الذی خلق فسوی انا الذی قدر فهدی صدای او را تمام جن و انس میشنوند و دروغ گفت
دشمن خدا است چه آن ملعون یک چشم است و میخوابد و راه میرود در بازارها و خداوند شما یک چشم نیست و نمیخوابد و راه نمیرود و از جای خود
نمیشود بدست که یاران دجال حرامزاده اند و کلاه های سبز در سر دارند خداوند عالمیان او را میکشد در شام در عقبه یعنی بدنه
که عقبه افیق گویند سه ساعت از روز جمعه گذشته بر دست آن کسی که مسیح عیسی بن مریم با او نماز میکند و بعد از اینها خاتم نبوت
و راهب مکری خواهد بود عرض کردند چیست یا امیر المؤمنین فرمود دابه از زمین بیرون می آید نزد صفا و مکه با او است
خاتم سلیمان و عصای موسی پس مهر را بر پیشانی هر مؤمنی میزند نقش میکرد که هذا مؤمن حقا و بر پیشانی کافر میزند نقش میکرد هذا
کافر حقا و همه می بینند و میخوانند از یکدیگر او مؤمن بکافر میگوید ویل لک یا کافر و کافر بمؤمن میگوید طوبی لک یا مؤمن کاش
مثل تو بودم فافوز فوزا عظیما بعد از آن دابه سر خود را بالا میکند و هر که ما بین مشرق و مغرب است او را می بیند از وقت دیگر توبه
قبول نمیشود و عمل نفع نمیبخشد ولا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل الآیه و تکلیف مرتفع میگردد بعد از آن فرمود که دیگر میرسید
از من که بعد از آن چه میشود که جبیب رسول خدا از من عهدی گرفته که بغیر از عترت خودم دیگر بکسی نگویم نزال بن سبره گوید بصعصعه
گفتم که امیر المؤمنین ع از این سخن چرا اراده کرده است صعصعه گفت یا ابن سبره آن کسی که عیسی بن مریم با او نماز کند امام دوازدهم است
از عترت پیغمبر که هم از اولاد امام حسین ع باشد و آن آفتابی که از مغرب طلوع کند میانه رکن و مقام و زمین را پاک کند و تر از وی
عدالت را نصب کند که هیچکس ظلم بکسی دیگر نتواند کرد و امیر المؤمنین ع فرمود که جبیب رسول خدا با من عهد کرده که از اخبر ندهم بکسی غیر از
عترت خود و نافع از عبد الله بن عمر نقل کرده که رسول خدا ص روزی نماز صبح را کرد با یاران خود بعد از آن برخواست با اصحاب آمد بر در خانه
از خانهای مدینه و دید زنی بیرون آمد و عرض کرد یا ابا القاسم چه میخواهی فرمود یا ام عبد الله اذن بخواه از برای من از عبد الله شوهر خود
آن زن گفت چه میخواهی از او بخدا او دیوانه شده است و در رخت خود نجاست میکند و سخنهای بسیار بزرگ میگوید فرمود تو اذن بخواه
آن زن گفت بر ذمه خود میگیری آنچه بشنوی ببینی فرمود بلی پس گفت داخل شو پس آنحضرت داخل شد دید که در قطیفه او را پیچیده اند
و آهسته آهسته خود بخود حرف میزند مادرش با او گفت ساکت شو و درست بنشین این محمد است که آمده است بر سر تو پس ساکت
شد و نشست بعد از آن به پیغمبر گفت ما لها لعنها الله لو ترکتنی لاخبرتکم اما هو بعض چه میشود مادرم را که مرا منع میکند اگر
میگذاشت مرا بحال خود خبر میدادم بشما که خود من میباشم یا نه حضرت فرمود چه چیزی می بینی گفت خود را طلا درهم می بینم و عرشی

اب می بینم وبعد از ان گفت اشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله یعنی خودش را پیغمبر فرمود بگو اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله
خدا ترا از ان تر نکرد بنبوة چون رفتم شد باز نماز صبح را فرمود و با اصحاب رفتند بهمان خانه و داخل شدند دیدند که بر روی دهنی از دهانها
نهاده است و خوابانیده میکند مادرش گفت ساکت شو و فرود بیا این مهد است آمده است پس ساکت شد و فرود آمد بازهمان عبارت روز سیم
مذکور نمود و روز سیم نیز بعد از نماز صبح آمدند دید در میانه گوسفندانست و صدائی مثل صدای گوسفند میکند مادرش گفت ساکت شو
مهد است آمده است و در ان وقت چند آیه از سوره دخان نازل شده بود و حضرت در صبح از روز ان آیات را خواند باز ان بدبخت همان عبارت گفت
و حضرت ان جواب را داد و گفت خدا ترا از من سزاوارتر نکرد بعد از ان فرمود چیزی از تو در دل گرفته ام اگر راست میگوئی که تو مطلع
میشوی از قلوب مردم بگو چه چیز است گفت الدخ یعنی دود باشد و چون صبح نیز آیات سوره دخان که نازل شده بود خوانده بود
در تفسیر آیه یوم یاتی السماء بدخان مبین در تفاسیر و احادیث وارد شده که اشاره بطرق کشته شدن دجال است چنانچه گفته
که دجال را عیسی خواهد کشت بکوه دود و او خبر داد بلفظ الدخ که در دل گرفته بودی حکایت دخان و کشته شدن مرا حضرت چون
من باشید از او فرمود اخسأ یعنی دور شو ای سگ فانک لن تعدو اجلک ولن تبلغ املک ولا تنال الا ما قدر لک یعنی از اجل خود تجاوز
نخواهی کرد و بامل و آرزوی خود نخواهی رسید و نخواهی رسید مگر بانچه مقدر شده است از برای تو حسین بن مسعود فراء از علماء سنت در
شرح سنت خود گفته که این بود احتمال دارد بکی انکه مراد حضرت این باشد که مرتبه تو ان نیست که از علم غیب بدانی از راه وحی که بانبیا میشود
یا القاء الهامی که باولیا میشود بلکه پیغمبر خود چون سخنی با اصحاب خود گفته بود پیش از انکه ان ملعون داخل ان نخل شود و او چیزی شنیده
بود و چیزی دیگر هم شیطان بخاطر او انداخت که این سخن بر زبان جاری شد معنی دیگر اینکه هزار مرتبه از این سخنها بگوئی تقدیر الهی را
نباشد نتوان نمود و انچه مقدر شده بتو میرسد در امر تو و ابو سلیمان گفته است که این قصه در وقتی اتفاق افتاد که پیغمبر با یهود مصالحه
کرده بود و عهدی فیما بین مسلمانان و ایشان واقع شده بود و بن صیاد نیز از جمله ایشان بود و خبر ابن الصیاد بان حضرت میرسید که ادعا
کهانت و اخبار بمغیبات مینماید خواست انحضرت او را امتحان کند و بعد از ان با او سخن گفت دانست که از جمله ساحران یا کاهنانست
یا از جمله کسانیست که جنی یا شیطانی نزد او می آید و بعضی خبرها باو میدهند یا بزبان او سخنی میگویند و چون لفظ دخ را گفت حضرت
او را زجر کرد و فرمود اخسأ فلن تعدو قدرک آه یعنی دور شو ای ملعون که این سخنانی که میگوئی از قبیل تسویلات شیطانیست نه از
که از قبیل وحی باشد که خود توهم کرده بود و میگفت که من رسول خدایم و خبری که از القاء جن یا شیطان باشد اعتبار ندارد گاهی
صواب و گاهی خطا میشود چنانچه در متن همین قصه مذکور است که پیغمبر باو فرمود چه می بینی گفت تختی بر روی آب می بینم پیغمبر فرمود
عرش ابلیس را بر دریا می بینی باز فرمود چه می بینی گفت دو صادقین و کاذبان یا اینکه گفت کاذبین و صادقا یعنی راست و دروغ را در هم
می بینم حضرت فرمود لبس علیه دعوه یعنی مشتبه کرده اند باو و اگذارید بحال خودش و خلاصه امر او اینست که دجال فتنه ایست
که خدا باو امتحان خواهد کرد لیهلک من هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة چنانچه قوم موسی بگوساله در فتنه افتادند و بعضی هلاک
شدند و بعضی را خدا نجات داد القصه بعد از ان رسول خدا رو کرد باصحاب خود و گفت ایها الناس خدا هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر
انکه ان پیغمبر قوم خود را از فتنه دجال ترسانید و خدا تاخیر انداخت او را تا امروز پس مرو تو شبهه و تشکیکی از او بهم رسانید این
فکر را بکنید که خدای شما یکچشم نیست که سوار خر شود و عرض ما بین دو گوش او یک میل باشد بیرون بیاید و با او بهشت و دوزخ
باشد و کوهی از نان باشد و نهری از آب و اکثر متابعان او یهود و زنان و اعراب بادیه نشین باشند و همه جا را سیاحت کند مگر مکه
و خانه خدا یعنی مسجد الحرام و مدینه و خدا یعنی مسجد پیغمبر را که این دو جا را نخواهد دید و پای او نخواهد رسید و قول او گویند
که مجموع اهل سنت قایل بدجال هستند و اغلب با طرق خود در خروج او نقل کرده اند و قایل بطول عمر او از زمان پیغمبر تا الزمان

میباشند وانکه اخروج میکند در آخر الزمان وانکار صاحب الامر را منحصر میفرمایند به استبعاد اینکه آدمی چگونه این قدر عمر
میتواند کرد با وجود آنکه همه نصوص و احادیث که اشاره بانها رفت و منتهای سخن ایشان اینست که گویند این احادیث نزد ما ثابت نشده است و
نمی شناسیم روایت انها را اولا دانستی که یکصد و شصت حدیث بطرق ایشان بنظر رسیده و ثانیا یهود و نصاری و سایر فرقی که منکر نبوت
پیغمبر میباشند نیز در معجزات و ادله نبوت پیغمبر ما این انکار را کنند اگر انکار شما اعتبار دارد انکار ایشان نیز باید معتبر باشد حتی اینکه طوفان نوح را
اکثر یهود و براهمه منکر میباشند و میگویند در تواریخ ما نیست و نشنیده ایم و انها بمراتب بیشتر از شما ها میباشند بلکه مسلمین در جنب
کفار کالمعدوم میباشند پس نظر بانکار ایشان خلل در عقیده اسلام و صحت انکار کفار لازم اید و حال انکه دجال را و شیطان را خود مانند
بوجود و طول عمر انها پس چگونه او را تصدیق کنند و قائم آل محمد را انکار میکنند با انهمه احادیث و متعین و بیت از کسانیکه اختصاص
بایشان داشته اند و معلومست که احوال هر کسی را باید از اتباع و خواص او مشخص نمود و اگر نمانند و منکر را چه اطلاعی از حال دشمن میشد
و این نیست مگر از عناد و حق را پامال نمودن یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و چگونه مخالفین در اخبار
خود روایت کرده اند که عیسی ابن مریم بصحرای کربلا مرور کرد و اهوی چند دید در ان جا میچرند و از ایشان تحقیق کرد و پشکل ها
بو کرد و جمع کرد و دعا کرد که انها بمانند تا پدر فرزند رسول خدا از ان جا عبور کند و ان پشکلها را بو کند و بعد از پانصد
بلکه ششصد سال که امیر المؤمنین بصفین میرفت ان پشکلها را در میان بیابان جمع و تر شده دید برداشت و بوئید و قدری
خود و قدری را بابن عباس داد که در دواء خود کرده زند و نگاه دارد تا روزیکه ان امام مظلوم شهید شود انها خون شده باشد
و فرمود از برکت دعاء روح الله پشکل ششصد سال در این بیابان محفوظ مانده و باد و افتاب او را نپوسانیده و تلف نموده چنانچه
سابقا مفصلا مذکور شد پس چگونه این را تجویز کنند که از برکت دعای روح الله پشکل ششصد سال بماند و این جایز نباشد که
قائمی که یکصد و شصت و پنج حدیث بطرق ایشان ملاحظه شده و بدون اغراق مؤلف هزار حدیث بنظرش رسیده از طرق
عامه و خاصه و شاید بیش از اینها بموجب که ترک الاول للاخر نظر دیگر از رسیده باشد و در کدام شیاع و تواتر این عدد
بنظر رسیده حتی در دجال و کسانی که اقرار بصحت ان دارند بلی چون در ظهور انجناب تفوق او و غلبه حق بر باطل و فلاح ظلمها
که از مقتدایان ایشان نسبت باهل بیت پیغمبر صلعم شده بعمل اید و خلاف انچه هزار سال و دویست سال بران مستمر بوده اند اتفاق
افتد لهذا بر طبع ایشان گران افتاده در صدد انکار و استبعاد میباشند وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و حضرت
صادق ع بمحمد بن مسلم فرمود که ظهور قائم آل محمد علامات چند دارد عرض کردم چیست ان علامات فرمود حق تعالی میفرماید
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ فرمود که پیش از ظهور قائم آل محمد ثمانی
امتحان میکنم بترس از پادشاهان آل فلان در اخر سلطنت ایشان و جوع بغلاء اسعار و نقص اموال یعنی کساد تجارتها و کمی منافع
و نقص جانها یعنی مردن بوبا و طاعون و امثال ان و نقص از ثمرات بکمی ریع زراعتها و بی برکتی میوه ها و بشارت ده صابران را بتعجیل
فرج و خروج قائم ع بعد از ان فرمود یا محمد این از جمله تاویلیست که خدا فرموده وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و در
کشف الیقین آل محمد بن المشهدی باسناد خود از اعمش از جابر از انس بن مالک روایت کرده که چون امیر المؤمنین ع از قتال خوارج برگشت
در براثا که نزدیک بغداد است منزل کرد و راهبی در انجا دیری داشت و ساکن بود نام او حباب بود چون صدای خیل و قال لشکر را
شنید از بالای صومعه خود سر خود را بیرون کرد و لشکر و جمعیتی دید بیرون امد و پرسید که این چه لشکر است و سرکرده ایشان
کیست گفتند امیر المؤمنین است و از جنگ خوارج برگشته است حباب امد نزد ان حضرت سلام کرد با نظر بوالسلام علیک یا امیر المؤمنین
حقا حقا فرمود از کجا دانستی این مطلب را گفت از علما و احبار خود شنیده ام فرمود یا حباب گفت نام مرا چه دانستی گفت جبتیم و نام

خبر داد گفت بده دست خود را و شهادتین را بر زبان جاری ساخت و بعد از آن بوصایت و امامت او نیز شهادت داد فرمود کجا سکنی داری گفت
در این صومعه که دارم فرمود اینجا بنشین و تکیه و مسجدی بنا فرمود نام باب او را بر او بگذار پس بر آنجا نامی مسجدی در آنجا ساخت و بمسجد براثا معروف
شد بعد از آن فرمود از کجا آب میخوری گفت از دجله که نزدیک است فرمود چرا چاه نمیکنی گفت هر قدر کندیم آب شور در آمد فرمود در این
موضع چاهی بکن و چون کندند سنگ عظیمی پیدا شد که نتوانستند بکنند پس حضرت امر کرد آنرا و در زیر آن چشمه ظاهر شد شیرین تر از
شهد و لذیذتر از کره فرمود آب خوردن تو از این چشمه باشد ای جناب پهلوی مسجد تو شهری ساخته میشود که جباران دنیا از آن
بهم رسند و بلیه عظیمی بر پا شود حتی اینکه در هر شب جمعه بر هفتاد هزار فرج حرام سوار شوند و چون طغیان در معاصی باین مرتبه رسد خراب
کنند این مسجد را خراب نکند او را مگر کافری باز بنا شود خانه در این جا و در آن وقت تا سه سال حج نکنند و ممنوع شوند از آن و زراعت
ایشان بخشکد و مسلط میکند خدا بر ایشان مردی را از اهل سفح که داخل هیچ شهری نشود مگر خراب کند و اهلش را بکشد بعد از آن قحط
و غلا برسد بر ایشان تا سه سال و بمتهای مشقت بیفتند باز آن شخص برگردد و خراب کند و از اینجا بصره رود و نگذارد چیزی را که بر پا باشد
مگر آنکه هلاک کند و اهل آن را دشمن دارد و آن در وقتی باشد که خرابها معمور شود و مسجد جامع در بصره ساخته شود و آن وقت علامت
هلاک شدن بصره میباشد پس از آن بنهری رود که آن بناهای حجاج است یعنی واسط و آنجا را نیز خراب کند مثل بصره و از اینجا ببغداد
رود بطریق توجه یعنی اهل آنجا را بکشد و مردم آن را بجا بکوفه برند و بلدی از کوفه نماند مگر آنکه رعیت او شوند و او را اطاعت کنند
بعد از آن همان کس و آنهائی که با او موافقت نموده او را داخل بغداد نموده اند رو بقبر من آید و خواهند که قبر مرا نبش کنند پس سفیانی
از شام بیاید و با ایشان ملاقات کند و هر دو را بکشد و لشکری بسمت کوفه بفرستد سفیانی و بعضی از مردم کوفه را بسبب یک
خود و اما دو کسی از اهل کوفه می آید و ایشان یعنی اهل کوفه را بجا میکند برفتن و پناه بردن بقلعه و هر کس پناه بآن برد ایمن شود
آن سفیانی آنگاه لشکر سفیانی داخل کوفه شوند و آنگاه هر کسی را مگر آنکه بکشند و چنان حریص در قتل باشند که مردی از لشکر
سفیانی بدانه بسیار قیمت دار سنگین بگذرد و اعتنا ننماید و بردارد و طفل کوچکی را چون به بیند قتل کند در آن وقت ای جناب
توقع فرج باید کرد هیهات هیهات و امور بسیار عظیم و فتنهائی که چون شب تاریک در پی هست که باید اتفاق بیفتد تا بعد از آن
ظهور قائم اتفاق بیفتد و فرج حاصل شود و شیخ مفید در ارشاد گفته که در اخبار ائمه اطهار علامتی چند از برای ظهور امام عصر
و قائم مهدی موعود بنصر وارد شده و دلیلی چند از برای خروج آن بزرگوار تعیین فرموده اند از جمله آنها خروج سفیانی و قتل سید حسنی
و نزاع و خلاف فیما بین بنی عباس در ملک دنیائی و کسوف آفتاب در نصف رمضان و خسوف ماه در آخر آن برخلاف عادت و فرو
رفتن لشکری در بیداء مکه و فرو رفتن دیگر در سمت مغرب و فرو رفتن دیگر در سمت مشرق و فرو رفتن آفتاب در وقت زوال و طلوع
آن از مغرب و قتل نفس زکیه که در کوفه ظاهر شود با هفتاد نفر از بندگان صالح خدا و کشته شدن شخص هاشمی میانه رکن و مقام و خراب
شدن دیوار مسجد کوفه و آمدن علمهای سیاه از سمت خراسان و خروج یمانی و ظهور مغربی در مصر و غیره و مالک شدن اولاد
شام را و نازل شدن ترکان در بلاد جزیره و نزول روم در رمله و طلوع ستاره در مشرق که مثل ماه روشنائی میدهد و بعد از آن
دنباله بهم رساند گویا طرفین او می افتد و سرخی در آسمان ظاهر شود و در آفاق آن منتشر گردد و آتشی در سمت مشرق ظاهر شود
و مدتی طولانی بماند و تا هفت روز بماند و عرب مالک بلاد شوند و از تحت حکم و سلطنت سلطان عجم بیرون روند و کشتن اهل مصر امیر خود را
و خراب شدن شام و سه علم بر پا شود در آن که با یکدیگر نزاع کنند و علمهای طایفه قیس و عرب دیگر بمصر و علمهای کنده بخراسان
داخل شوند و لشکری از جانب عرب بیایند و اسبان خود را در سابله حیره ببندند و علمهای سیاه از سمت مشرق مقابل او بیاید و سه
فرقه را بشکنند چندانکه آب داخل کوچهای کوفه گردد و شصت کذاب مدعی نبوت پیدا شوند که هر یک از ایشان ادعای نبوت کنند

و دوازده نفر از آل ابوطالب ادعای امامت کنند و نصیر بن دلف از شیعیان بنی عباس را در میانه حلولا و خائفین شوند و جبری بیند که در بغداد
از طرف محله کرخ و باد سیاهی بوزد در اول روز و زلزله شود که منخسف شود و فرو رود بسیاری از عمارتهای بغداد و خوف و ناامنی شدیدی از
مقوله وبا و طاعون در بغداد واقع شود و نقص در مال و جان شود و اتفاق امنی و ملجی بوقت در وقت بهم رسد و همه مزارع غلات را تلف کند و
برکت بیع از زراعتها برخواسته شود و دو صنف از عجم با هم نزاع کنند و خونریزی بسیاری فیما بین ایشان بشود و مما لیک را طاعت مولی
خود سر پیچی نمایند بلکه غلامها بر بلاد و سلطنت موالی خود مسلط شوند و ندائی از آسمان بزمین آید که اهل زمین بشنوند و اهل هر لغتی
بلغت خود آن ندا را بشنوند و مردهای چند از قبرها بیرون آیند و برگردند بدنیا و یکدیگر را بشناسند و بعد از آن بیست و چهار باران آید
متصل بیکدیگر و زمین های مرده را زنده سازد و برکت زمین ظاهر شود و هر قسم ناخوشی از معتقدان حق برخیزد از شیعیان مهدی و بان بعضی
که در مکه ظهور کرده است و متوجه یاری و نصرت او شوند و بسیاری از این علامات حتمی میباشند و بسیاری مشروط بشروطی چند که اگر آن
شروط متحقق شوند آنها نیز متحقق شوند و در تفسیر عیاشی از جابر جعفی از حضرت باقر مرویست که فرمود بدنهای خود را بگیرید و دست و پای خود را
حرکت دهید تا علامتهائی که بجهة تو ذکر کنم نبینی در ظرف مدت یکسال شبی که در دمشق و شام منادی ندا کند و خسف یعنی فرو رفتن
جمعی از دیهای زرعات و افتادن جمعی از مسجدان و چون دیدی که طایفه ترکان گرفتند دمشق را و آمدند تا بحیره مترل کردند و میان
آمدند و در رمله مترل کردند و در هر زمین از زمینهائی که متعلق بطوایف اعراب شد اختلاف و نزاع باشد و در شام سه علم برپا شود
اصهب یعنی پیش باشد صاحب آن ابقع و سفیان و با دجال که صاحب الاعور میباشد طایفه مضر باشند با سفیانی خالو و مامی او
آن طایفه کلب باشند و سفیانی غالب شود بر خرسوار و قتل بکند که مرکز اتفاق نیفتاده باشد و حاضر شود مردی در دمشق و بکشد
اولاد و کسانی که با او هستند چنان قتلی که کسی نکرده باشد از طایفه خرسوار و این همان علامتیست که خدا تعالی فرموده فاختلف
الاحزاب من بینهم فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم و اثنا عشر غالب شوند بحدیکه هیچ جهة ایشان نباشد مگر آل محمد و شیعیان ایشان
و لشکری بفرستد بکوفه و بسیاری از شیعیان را در کوفه بکشد و بدارند علی از خراسان بیاید و بر کنار دجله بغداد فرود آید و از این سر
مردی از موالی که بسیار منفعت باشد بیرون آید در مقابل او کشته شود و لشکری بفرستد در مدینه و بکشد در آنجا مردی از مهدی
و منصور بگریزند از مدینه و آل محمد تمامی بگریزند از کوچک و بزرگ و کسی از او نگذارد مگر آنکه محبوس سازد و لشکری از عقب آن
دو نفر بمکه بفرستد و مهدی بسنه و طریقه موسی فرار کند فخرج منها خائفا یترقب تا آنکه وارد مکه شود و لشکر سفیانی بیایند
تا ببیدا و در آن جا لشکر او بزمین فرو رفتند و کسی از ایشان نجات نیابد مگر خبر دهنده پس قائم بایستد در میان رکن و مقام و ندا کند و از
آنجا براه افتد با وزیر خود و بگوید که ای گروه مردم از خدا یاری میطلبیم بر کسانی که بر ما ظلم کردند و حق ما را از ما گرفتند و بر من معارضه
کند در خدا من سزاوارترم باو از هر کس و هر که با من معارضه کند با من در خصوص آدم من سزاوارترم باو و هر که در نوح با ابراهیم با من
پیغمبران مناظره کند هم چنین من سزاوارترم و هم چنین در محمد و در کتاب خدا هر که با من مباحثه کند من اولی میباشم و بر پیغمبر و بکتاب خدا
که بر او نازل شده گواهی میدهم با هر مسلمانی که ایمان بخدا آورده باشد که ما مظلوم و مطرودیم و بر ما ستم و جور شده و آواره کرده شده ایم
از خانه و اهل و عیال و اموال خود حال از خدا یاری میطلبیم و از هر مسلمانی در دفع ظلم ظالمان در آن وقت سیصد و سیزده تن که بنجاه نفر
ایشان زن باشند و تتمه مردم جمع شوند بر سر او در مکه بدون اینکه وعده بیکدیگر داده باشند و از عقب یکدیگر آیند چنانچه خدا فرموده
اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا پس کسی از آل محمد گوید باو که از این قریه که اهل آن قریه ظالمند بیرون رو یعنی مکه پس در آنجا خروج کند
با آن سیصد و سیزده تن و بیعت کنند آنها با او در میانه رکن و مقام بعد از عهد پیغمبر و علم او و سلاح او و وزیرش بهمراهش باشد
پس منادی از مکه ندا کند بنام قایم و کاری که مامور است بان از جانب خدا در آسمان چنانکه همه اهل زمین بشنوند که اگر پیشما

مشکل

مشکل و مشتبه شده باشد از هر باب عهد و پیمانی که پیغمبر شما گرفته مشتبه نیست و با این علم و سلاح آنجناب که این قائم در او دارد و ظاهر ساخته شبهه
بجهة طالب حق باقی نمانده و همچنین نفس زکیه که از اولاد امام حسن خروج نموده و اگر با وجود اینها مشتبه است بر شما صدای آسمانی شبهه
باقی نمیگذارد که تصریح بنام و کار او مینماید و مبادا ای جابر که حرکت کنی با کسی از آل محمد که علی بن پاسارد با قلیلی از مردم و علمهای دیگر
بجهة دیگران برپا باشد در این اوقات بلکه در هر مکانی که باشی از جای خود حرکت مکن و متابعت مکن آن علمها را تا آنکه آن مردی و اگر آن
اولاد امام حسن است به بینی که با او باشد عهد پیغمبر و علم پیغمبر و براق و اسلحه آنچه عهد پیغمبر منتقل شده بعلی بن الحسین و بعد از او بمحمد بن
علی و باید متابعت نمائی ایشان را و بدیگری غیر فقیه نشوی تا آن شخص که گفتیم با آن عدد از متابعان خود و آن علامتها ظهور کند و بعد از آن
از مکه برود بمدینه و برسد به بیداء و نشان دهد مکان خسف و فرو رفتن لشکر سفیانی را و از آنجا بیاید بمدینه و از آنجا برود بکوفه و بسیار
بماند در آن جا تا همه اطراف و نواحی آن را در تحت تصرف خود در آورد و از آنجا بعد از او دو جمعی کثیر با او ملحق شوند و سفیانی در آن روز
در وادی رمله باشد و چون ملاقات کنند با یکدیگر بسیاری از شیعیان آل محمد که همراه سفیانی باشند بیایند نزد او و بسیاری از
شیعیان و متابعان بنی امیه که همراه قائم باشند بیایند نزد سفیانی و هر طایفه بعلم خود ملحق گردد و در آن روز جنگ عظیمی واقع
شود و سفیانی با متابعان خود بالمره مقتول گردند بحیثیتی که خبر آورنده از ایشان باقی نماند بعد از آن بیاید بکوفه و منزل او در کوفه باشد
و هیچ مملوک مسلمی نماند مگر آنکه قائم او را آزاد کند و هر مدیونی را ادای دین او نماید و مظلمه هر کس را رد کند و هر غلام
کشته شده را قیمه او را بصاحبش رد نماید و هر آزاد کشته شده را دیه دهد و قرض او را ادا کند و عیال او را آنقدر عطا کند و چیز
دهد تا آنکه زمین مملو از عدالت شود و قائم با اهل بیت خود در روحه کوفه بنشیند که از قدیم مسکن حضرت نوح بوده و زمین طیبه
عبارت از آن میباشد و سکنای آل محمد و کشته شدن ایشان در آن زمین باشد که زمین طیب و پاکیزه است و ایشان نیز طیب و پاکیزه
باشند و در روضه کافی از حمران مرویست که در خدمت حضرت صادق عرض شد بدحالی شیعیان و سوء سلوک امرا و حکام و علما
نسبت بایشان فرمود که روزی من با منصور دوانیقی راه میرفتم و او در موکب خود سوار اسبی بسیار خوب بود و سواران بسیار در پیش و
عقب او میرفتند و من سوار الاغی بودم در پهلوی او میرفتم منصور گفت یا ابا عبد الله با این خوش حال باشی از اینکه خدا بما سلطنت
و عزت داده و قوت و شوکت عطا نموده و دیگر یکبی اظهار مکن که من سزاوارترم باین امر از بنی عباس که باعث آن شوی که ما را در صدد
اذیت و ایذاء و اضرار خود و اهل بیت خود در آوری گفتم هر کس از این مقوله سخنان بمن ایشان داده باشد و نزد تو عرض کرده باشد
دروغ گفته و افترا بسته است و قصد او فتنه و فساد و عداوت و عناد با ما بوده گفت هستم مجوری بر اینکه میگوئی گفتم بلی یا امیر المؤمنین
مردم درخت فساد و بغی میباشند و میخواهند دل ترا با ما بد کنند پس گوش مده بسخنان ایشان که احتیاج ما بتو بیش از احتیاج تو
بما میباشد گفت بیاد تو می آید از روزهائی که پرسیدم از تو که ما را ملک و دولتی میباشد گفتی بلی دولتی عریض طولانی در نهایت
وسعت خواهید بهم رسانید و مهلت خواهید یافت از دنیای خود تا آنکه خون حرامی از ما در ما حرام در بلد حرام که کعبه باشد
بریزید آن وقت علامت زوال دولت شما است دانستم که حدیثی که بجهة او نقل کرده ام در یادش میباشد گفتم امید وارم که
آن تو نباشی و من مقصودم تو بخصوصه نبودی بلکه حدیثی که از پدرانم رسیده بود نقل کردم و شاید یکی دیگر از سلسله
شما باشد پس ساکت شد و چون برگشتم بمنزل بعضی از شیعیان ما آمدند نزد من و گفتند که فدای تو شویم ترا در موکب ابو جعفر
دوانیقی دیدیم امروز با آن ذلت و خواری و او با آن جلال و کوکبه و بر تو مسلط بود و چنان حرف میزد با تو که گویا در زیر دست
او بودی و در دل خود گفتیم که آیا در کارهای خدائی چه مصلحتها و حکمتها باشد حجة خدا و صاحب این امر امامت و خلافت
کر اطاعت آن بر همه خلایق لازم است باین حالت و آن بدبخت که شغل او پیوسته جور و تعدی و کشتن اولاد پیغمبران و خون ریزش

واعمال ناشایسته است که خدا را بخشم آورد با این کوکبه وجلال میباشد و دنیا بر ما تاثیر کرد بمرتبه که نزدیک بود شیطان دین ما را فاسد کند
من در جواب گفتم که اگر شما هم کور نبودید و کوکبه وجلال و اساس سلطنت و دستگاه ما را میدیدید بدان ملائکه و سایر مخلوقات خدا هم اینه
اساس دستگاه او را بسیار حقیر و پست می‌دیدید گفتند حال دل ما آرام گرفت لیکن بفرما که تا کی اینها عذاب خواهند داد خلق خدا را و کی
فرج نجات شیعیان میسر شود گفتم هر چیزی مدتی دارد که بحسب تقدیر الهی معین و مضبوط است و دقیقه تخلف نمیکند و آن وقتیکه
مقدر شده است زوال دولت ایشان از یکچشم بهمزدنی زودتر واقع خواهد شد و اگر بدانید که حال ایشان نزد خدا تعالی چون است
عداوت و بغض شما با ایشان زیاده از اینها خواهد بود که تصور میکنید و اگر شما و کل اهل زمین سعی کنید که ایشان را بر این اعمال ناشایسته
که حال از ایشان صادر میشود باز داخل کنید در آن وقت که مقدر شده بجهة زوال ایشان امکان نخواهد داشت پس عبث شیطان
شما را آنجا نکند و از این عزتهای دوروزه مضطرب مشوید که عزت حقیقی عزت خدا و رسول و مؤمنانست مگر نمیدانید که هر کس اتکا
دولت حق را بکشد و صبر بر اذیتها و ترسها نماید فردا در زمره ما خواهد بود پس همینکه حق مردم مضمحل گردید و جور و ظلم و فسق و فجور و کفر
بهمه بلاد احاطه کرد و قرآن خدا کهنه و مندرس و خاموش شد در کلام الهی آنچه در او نیست یعنی توجیه و تاویل آن را بموجب هوا و هوس
خود کردند و دین خدا وارونه شد مثل ظرف آب که وارونه کنند و اهل باطل غالب شدند بر اهل حق و شر و بدی شایع شد و کسی از آن
نهی نکند و معذور دارند فاعل آن را و فسق ظاهر گردید و مردان اکتفا بمردان کنند و زنان بزنان و مؤمن ساکت شده و هیچکس گوش
بسخن او نمیدهد و فاسق دروغ میگوید و کسی رد او نمیکند و کوچک حرمت بزرگ را نمیدارد و صله ارحام مبدل بقطع شود و مردم
منع کنند یکدیگر را بر فسق و معصیت و ایشان را بر خوشی بدانچه از زنان مطلوبست از پسران ساده بعمل می‌آید و مساحقه و زنان
شیوع بهم رساند و تعیر عادات عالیه بسیار گردیده و چنانچه مؤمنی خواهد بر عادت ایمان رفتار کند پناه میبرند بخدا و همسایه اذیت
بهمسایه رساند و کفار و فساق خوش حالی کنند از اذیت و تنگی که بمؤمنان میرسد و شراب علانیه خورده شود و علماء و محدثین
ذلیل و حقیر شده باشند و هر که ایشان را دوست دارد نیز چنان باشد و راه خیر مسدود و راه شر مسلوک شده باشد و خانه خدا معطل
شود یعنی کسی بمسجد نرود بجهة عبادت و حج را مانع شوند و واعظان مثل ایشان مخالف قول باشد و معیشت مردان از راه دزدی
باشد و معیشت و کسب زنان از فرج ایشان و زنان مجلس گرینند و بنشینند مثل مردان و بخصوص در اولاد عباس این علامات ظاهر شود
که بر ایشان خضاب کنند و زلف و کاکل و کیسو خود را مثل زنان شانه کنند و مالها خرج کنند مردم بطریقی که در نکاح زنان جایز
در نکاح امارد غیرت و تعصب و نزاع و قتال کنند بر امارد خود بطریقی که در حفظ ناموس خود میکنند و عزت صاحب مال دنیا بیش
از عالم و مؤمن باو ربا و سود خوردن بدون وجه شرعی شایع باشد که تغییر داده نشود و مردان امارد را بجهة کارسازی خود نگاه
دارند و زنان ایشان با امارد بنشانند و باین جهة دمسازی مردان خود را بر این امر منکر نمایند و ایشان را اعانت کنند و شهادت ظلم
شیوع بهم رساند و اقتدا و متابعت کنند ایشان را بر شهادت باطل و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کنند و دین خدا برای قیاس
ثابت شود و کتاب و سنت معطل ماند و مؤمن نتواند انکار این امور نماید مگر بدل خود و حکام اسلام بکفار میل کنند و رشوه گیرند
در حکم و حکومت زیاد شود یعنی بیعت را بفروشند بحکام و هر که زیادتر بدهد بسلطان حکومت باو واگذارند و بتهمه و مظنه
مردم را بکشند و اگر کسی میل بزنان داشته باشد او را ملامت کنند و قمار بازی شایع شود که شوهران انکسب بخور زنان خود
معیشت کنند و زنان تسلط بر شوهران خود بهم رسانند و جبر کنند ایشان را بر هر چه خواهند و مال او را بدلخواه خرج کنند و قسم دروغ
خوردن شایع شود و قمار بازی شیوع بهم رساند و شراب را علانیه بفروشند و کسی منع ایشان نکند و زنان اسلام بکفار از یهود
و نصاری را از خود متمکن سازند و آلات لهو و لعب از ساز و طنبور و رقص شایع باشد در بازارها و کوچها و کسی منع نکند و تقرب

بهنگام جویند و دشنام و سب اهل بیت و نفاق و بدگوی بر شایع شود و اگر اگر ای بیکدیگر کنند از ترس زبان یکدیگر باشند و حدها معطل مانده
شود و مسجدها را طلاکاری کنند و زینت نمایند و خرجینی و سعایت در حق یکدیگر شایع شود و غیبت یکدیگر نمودن و مستحسن
مجالس باشد و بیکدیگر بشارت دهند و حج و جهاد از برای خدا نباشد و سلطان مؤمن را ذلیل کافر کند و در وزن وکیل کردهند
و دنیا بگیرند و آدم کشتن بسیار سهل و آسان باشد و قضا مطلب ریاست کنند بجمع کردن مال دنیا و به بینی که شهرت دهند خود را
بهر نه کوبی و فحاشی با مردم نامردم از ایشان بترسند و مرجیت در امور مسلمانان بهم رسانند و نماز استخفاف کنند و ترک زکوة
و خمس را شعار خود نمایند بمرتبه که عمری گذرانیده و دولتی بهم رسانیده باشد و دنیا بی حق خدا اندوخته باشد و در دی شایع شود
تا آنکه مرده را از قبر بیرون آورند و برهنه کنند بعد از آنکه قبر او را نبش کرده باشند بجهة برداشتن کفن او و هرج و مرج بسیار شود در
امور و شراب خوردن بمرتبه شیوع بهم رسانند که صبح و شام مردم مست بدون تعقل و شعور در مسجدها راه روند و حیوانات وحشی
کنند و ظلم و تعدی از بنی آدم بحیوانات سرایت کند که یکدیگر را بدرند و به بینی که دلها فساوت بهم رساند که بر یکدیگر رحم نکنند
و اشک دیده های مردم خشک شود و ذکر خدا بر ایشان سنگین شود و سود و ربوا در مردم ظاهر شده باشد بمرتبه که تفاخر با
کنند و ریا و سمعه در میان مردم بسیار شود تا آنکه نماز کنند بجهة دیدن مردم و تعریف کردن ایشان و سوء و فجور در علما
بمرتبه ظاهر شود که طلب نعمت را از برای ریاست و جمع مال کرده اند و به بینی که مرکز تحصیل روزی حلال کند او را مذمت
و سرزنش کنند و هر که تحصیل حرام کند او را مدح کنند و در حرم خدا و رسول اعمال ناشایسته فاش شود و بر ملا عمل آید و کسی بهم رسد
که منع کند بخصوص لهو و لعب و ساز و طنبور و شرب خمر و هر گاه کسی خواهد احیانا امر بمعروف و نهی از منکر کند دوستان او او را
منع کنند و نصیحت نمایند که ترا چکار است مردم خود دانند و راحتی از بسکه مهجور و متروک شده باشد مردم نفهمند و کسی نداند که
کدام است و از بسیار مردن و بردن جنازه های پی در پی ترسی و فزعی در دلها نیفتد و در هر سالی از نو بدعتی تازه بظهور رسد
و اگر بفقیری چیزی دهند و ترحم نمایند نه از جهت رحم و مروت باشد بلکه بقصد استهزا و تمسخر او باشد و قبح نجاست و مقاربت خواه
حرام آن یا حلال آن از میان برخیزد که در کوچه و بازار بطریقی که حیوانات در حضور یکدیگر بر روی یکدیگر روند همان نسبت
کنند و کسی از ایشان مضایقه نکند از آنکه مبالغه کل مال خود را صرف بمعصیت نماید و دیناری را صرف در راه بندگی و طاعت نکنند
و بر ایشان زن و اولاد و عقوق والدین شایع شود بمرتبه که نزد فرزند هیچکس بدتر از پدر و مادر نباشد و خوشحال شود باینکه
آنها را بایشان زنند و اذیت کنند و فرزندان را غالب بر ملک و شهریاری بینی بلکه بر هر چیزی که مطلوب ایشان باشد و پدر و مادر را
بر پدر زنند و خوشحال از مردن او شود و او را نفرین کند و هر گاه روزی بگذرد که در آن روز فتنه یا معصیت کبیره از او صادر نشده
باشد در آن روز غمگین و نالان باشد که امروز عمر من ببطالت گذشته و اصبغ بن نباته نقل کرده که شنیدم از امیر المؤمنین ع
که بر منبر کوفه میفرمود سلونی قبل ان تفقدونی از من سؤال کنید قبل از آنکه مرا نیابید چه من براههای آسمان داناترم از عالم بان
منم نصیب دین و ایمان و نصیب مؤمنان و امام متقیان و دیان روز جزا و فردا در بهشت در قبر عالم برزخ و قسمت کننده بهشت و دوزخ
منم صاحب حوض و میزان و اعراف منم سید سادات و اشراف اولاد عبد مناف و انما امامی برخواسته مگر آنکه معرفت بهمه
دوستان خود دارد چنانچه خدا فرموده انما انت منذر و لکل قوم هاد فتشعر رجلها فتنة شرقیة بلند سازد پای خود را
چون سگ که بلند کند پای خود را بجهة بول کردن فتنه از سمت مشرق و آتشی افروخته میشود بهمه بسیاری از سمت مغرب
زمین رافعة ذیلها تدعو یا ویلها الرحیل و مثلها فاذا استدار الفلک قلتم مات او هلک بای واد سلک دامن خود را بلند
سازد آن فتنه و بخواند وای بر او مردمان را بجهة کوچ کردن یا کشته شدن یا تلف شدن بوضعهای مختلف بگردانند

سخواند مردم را بمثل ان حاصل مراد ان جناب اینست که ان فتنه چنان فتنهٔ دشوار عالم کیریست که همهٔ اهل زمانه را بتلف شدن دعوت میکند
و باز بتلف شدن مثل ان و کوچ کردن از این غاریت سرا بعالم دیگر پی در پی و در این عبارت اشعاری بطول کشیدن فتنهٔ مزبوره نیز
هست و همینکه دور فلک تمام شد و بدور دیگر رسید خواهید گفت که مرد یا هلاک شد و در کدام بیابان یا اضطرار مفقود شد و
مقصود از این عبارت انست که چون دورهٔ فلک از ایام غیبت امام منقضی شود و طول کشد و ان فتنهای پی در پی بظهور رسد
و اثری از ظهور انجناب ظاهر نشود مردم مایوس شوند از حیات و ظهور او و کویند چه قائمی و چه مهدی عمید ایم مرد یا هلاک شد
و در کدام بیابان مفقود کردید ان روز تاویل این ایه خواهد بود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ
أَكْثَرَ نَفِيرًا و از برای چنان روزی علامتی چند میباشد اول انها حصار بستن در دور کوفه است بحصار و خندق و تحریق الزوا فی سکک
الکوفه یعنی هر زاویه از زوایای شهر کوفه سوزاخ و خراب شود و در هر کوچه اتش فتنه برپا و مشتعل کردد و معطل کذاشتن مسجدها است
چهل شبانه روز و کشف الهیکل یعنی منکشف شدن بر مردم هیکل و جسد ان بعد از یاس کلی از نعامهٔ مردم و بجلوه در امدن علمها
در مسجد اکبر که مسجد الحرام بوده باشد ظاهرا که بجنبش در اید و هر که از اصحاب ان علمها کشته شود یا بکشد و فایق بیاید بر باطل و باقی
ایشان در جهنم باشد و قتل و موت دنیا متعاقبی زیاده از حد متعارف واقع شود و نفس زکیه یعنی پاکیزه در پشت کوفه با هفتاد
نفر کشته شوند و میان رکن و مقام ابراهیم در مکه نیز سر برند و جفت یعنی ثانی او را در بیت الاصنام از مکه قتل کنند و سفیانی با علم
سرخ خروج کند امیر او شخصی از بنی کلب باشد و دوازده هزار سوار از لشکر او بمدینه و مکه ایند و امیر ایشان شخصی از بنی امیه باشد
که او را خزیمه کویند چشم چپ او کور باشد و حدقه و چشم او برجستکی داشته باشد و پردهٔ غلیظی بر او کشیده باشد و از مردم هر کس
بکیر او افتد مثله کند یعنی کوش و بینی یا لب یا دست یا پای ایشان را قطع کند و علم او بشکست خوردن برکردد تا انکه وارد مدینه
شود و منزل کند در خانهٔ ابو الحسن اموی و لشکری بفرستد بمکه در طلب شخصی از ال محمد که جمعی از شیعیان دور او جمع شده باشند
و امیر ان لشکر مردی از عرب غطفان باشد همینکه بقاع ابیض رسیدند یعنی زمین سفیدی که همان پیدا باشد که در احادیث شان
اشعاری بان شد زمین ایشان را فرو برد و نجات نیابد از ایشان مکر یک تن که خدا تعالی روی او را برکرداند بر پشتش تا عبرتی باشد
باشد از برای قوم و ایشان را بترساند و در انجا ظاهر شود تاویل وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ و ایضا یکصد و سی هزار
کس بکوفه بفرستد و در روحا و فاروق نزل کنند و شصت هزار از ایشان بیایند بکوفه در نخیله که موضع قبر هود پیغمبر است و در
روز جمعه بریزند بر سر خلق و امیر مردم کوفه در ان روز جبار ظالمی باشد که او را کاهن ساحر نامند و از مدینهٔ نور اکه ظاهرا بغداد است
بیرون اید بجهة نزاع با لشکر سفیانی با پنج هزار کاهن ساحر و برجسر بغداد هفتاد هزار کس کشته شوند بمرتبه که تا سه روز مردم از
تعفن جسد کشتکان و شدت خون از اب فرات نتوانند خورد یا برداشت و هفتاد هزار دختر باکره باسیری روند که سر و صورت ایشان را
باز کنند و ایشان را در کجاوها کذارده ببرند بغری که نجف باشد بعد از ان از کوفه صد هزار مشرک و منافق و بدمشق روند که ادم
ذات العماد است و علمی چند از سمت مشرق بیاید که نه از پنبه و نه از کتان باشد و نه حریر و مهری نزده باشد در سر ان علم بمهر سید
اکبر که ظاهرا رسول خدا باشد و شخصی از ال محمد ان علم را بکشد از مشرق و بوی او از مغرب بیاید مثل مشک اذفر و ترس و رعب
در دلها پیشاپیش اسلم بیاید از یکماهه راه تا اینکه بکوفه بیایند و خون پدران خود را طلب نمایند و در اثناء اینکه
در اینحال باشند لشکر یمانی و خراسانی بتعجیل بیایند کویا دو اسب میباشند که در دویدن کرو بسته باشند با یکدیکر همه
خاک الوده و پژمرده و افسرده با دلهای سخت میکویند که از امروز و بعد از این در نشستن و قرار کرفتن تاخیری نمی باشد خدایا
ما توبه کنندکانیم و ایشانند ابدال که خدا تعالی وصف ایشان را در قران فرموده و کفته اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ

ونظر او امثال ایشان از آل محمد و بیرون آید از اهل نجران مردی که اجابت نماید دعوت امام را و او اول کسی باشد که از انصاری اجابت
کند و مسجد و کنیسهٔ خود را خراب کند و صلیب خود را بشکند و بیرون آید با موالی و مردم ضعیف فرومایه تا نخیله با علمهای هدایت
و محل اجتماع همهٔ مردم از حق و بطل در فاروق باشد و ما بین مشرق و مغرب سه هزار هزار کس کشته شوند که همدیگر را بکشند
و این رود ظاهر شود تا و بل آیهٔ فما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین فرمود یعنی بشمشیر یکدیگر درو کردیم ایشان را و منادی
در ماه رمضان از سمت مشرق ندا کند در اول طلوع فجر که ای اهل هدایت جمع شوید و منادی از سمت مغرب بعد از غروب به شفق
صدا زند که ای اهل باطل جمع شوید و در وقت ظهر رنگ آفتاب زرد میشود و بتدریج تیره شود تا آنکه سیاه و تاریک گردد و در روز
ستم خدا حق و باطل را از یکدیگر جدا کند و دابة الارض بیرون آید و خدا تعالی دو نفر از اهل کهف را زنده کند و با سگ اصحاب کهف
بیایند نزد قائم آل محمد یکی امام ملجا باشد و دیگری حملاها و آنها بیند شاهد از برای او و تسلیم کنندهٔ امر باو و در حدیث دیگر حضرت
باقر ع فرمود که قائم با یاران خود میگوید قبل از آنکه خروج کند که اهل مکه مرا نمیخواهند ولیکن رسولی نزد ایشان میفرستم که اتمام
حجت بر ایشان نموده باشم پس کسی از یاران خود را میطلبد و باو میگوید برو نزد اهل مکه و بگو که من رسول فلان میباشم و او میگوید
ما اهل بیت رحمت میباشیم و معدن رسالت و خلافتیم و ذریهٔ محمد مصطفی ص و از سلالهٔ پیغمبران میباشیم و بدرستیکه ما را ظلم
کردند و ما را پامال نمودند و مغلوب و مقهور ساختند و حق ما را از ما غصب نمودند از روزیکه پیغمبر ما از دنیا رفته است تا بحال
حال از شما یاری میطلبیم ما را یاری کنید چون این سخن را اهل مکه از آن جوان بشنوند بیاورند او را در میانهٔ رکن و مقام و سر او را ببرند
و انت نفس زکیه و چون این خبر بامام ع برسد بیاران خود گوید که نگفتم آنها مرا نمیخواهند پس یاران قائم او را تحریص و تاکید اصرار
میکنند بر اینکه خروج کند پس از عقبهٔ ذی طوی فرود میآید با سیصد و سیزده نفر که عدد اهل بدر میباشند تا آنکه بمسجد الحرام
میرسد و در مقام ابراهیم ع چهار رکعت نماز میکند و پشت خود را بحجر الاسود میدهد و حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت
پناهی و آباء اطهار خود میفرستد و سخنی چند میگوید که هیچکس نگفته باشد پس اول کسی که دست بر دست او میزند و بیعت میکند
جبرئیل و میکائیل خواهند بود و رسول خدا و امیر المؤمنین ع با ایشان برمیخیزند و مکتوب تازه که مهر آن تر باشد بدست او میدهند
و میگویند که باین نامه و آنچه در اوست عمل کن پس از آن سیصد و سیزده نفر با قلیلی از اهل مکه با او بیعت میکنند آنگاه از مکه بیرون
می آید و بتدریج بر سر او جمعیت میشود تا مثل حلقه بر او احاطه کنند راوی گفت حلقه چیست فرمود ده هزار کس بر سر او جمع
میشوند و جبرئیل از طرف راست و میکائیل از طرف چپ و علم سحاب رسول خدا را باز میکند و آنرا حرکت میدهد و زره سابغه
آنجناب را میپوشد و شمشیر ذو الفقار را بر کمر می بندد و بهر بلدی میرسد جمعی با او موافقت میکنند مگر اهل بصره که از ایشان احدی
بیرون نیاید و آنهمه بهتر اهل طالقان میباشند که خدا تعالی کنجی از برای آنحضرت در آنها پنهان کرده که از طلا و نقره نیست بلکه
مردانی چند میباشند که دلهای ایشان مثل پارچهٔ آهن میباشد و در ذات الهی شکی بر ایشان عارض نشده هرگاه بر کوهها رو
کنند آنها میکنند و بهر ولایتی که قصد کنند آن ولایت را خراب کنند و در شب خواب نکنند و مثل صدای زنبور عسل صدای
ایشان در هم پیچیده باشد از نماز و دعا و تضرع و بر پا ایستاده اند با اینحال تا صبح آنجماعه راهبان و عبادی باشند و صبح بر پشت
زین قرار گیرند و چون شیر ژیان و نهنگ دمان بهر جا رو کنند آنجا را ویران کنند مطیع تر باشند مولای خود صاحب الامر ع
از کنیز و غلام مر آقا و مولای خود را دلهای ایشان چون قندیل روشنائی دهد از ترس خدا بدن ایشان چون سیماب لرزان
باشد آرزوی شهادت در راه خدا داشته باشند و شعار ایشان یا آل ثارات الحسین باشد و ترس و رعب از یکماهه راه پیش
ایشان در دلهای مردم برود و خدا تعالی امام حق را با ایشان یاری کند و ایضا حضرت باقر ع فرمود که خاکی بر مکه تعبیر کند

و رو بمدینه رود چون قدری راه برود خبر باو برسد که عامل او را اهل مکه کشتند پس برگردد و لشکریان ایشان را بکشد و باز بیاید
در میان مسجد الحرام و مسجد پیغمبر مردم را بکتاب خدا و سنة رسول دعوت کند باولایت علی بن ابی طالب و اولادش و بیزاری از
دشمنان ایشان تا به بیدا برسد و در انجا لشکر سفیانی بر سر او بیایند و خدا تعالی ایشانرا در زمین فرو برد آنگاه بمدینه بیاید و چندی
در انجا توقف نماید و از انجا بکوفه آید و کسی از یاران خود را بر ایشان والی کند و چون بشقره رسد مکتوب سفیانی باهل کوفه رسد
که او را نکشته ایم و مردان شما را قتل میکنیم و زنان و کودکان شما را اسیر میکنیم و اهل کوفه عامل او را بکشند و چون این خبر بانجا
برسد برگردد و قتل کند ایشانرا و از قریش زنده نگذارد و اینقدر که یک کوسفند بر انمام کنند و دوباره در کوفه عاملی تعیین کند و از
انجا بنجف بیاید و در انجا منزل کند و ابی بن کعب چون از رسول خدا پرسید از علامات ظهور آنحضرت فرمود علمی دارد که همینکه وقت
خروج او میرسد آن علم خود بخود پهن میشود و بزبان فصیح او را صدا میزند که اخرج یا ولی الله و اقتل اعداء الله و آن دو علم و دو علامت است
و شمشیری نیز دارد که در غلاف میباشد و همینکه وقت خروج او رسید آن شمشیر خود از غلاف بیرون می آید و بزبان فصیح او را صدا
میزند که اخرج یا ولی الله فلا یحل لک ان تقعد عن اعداء الله و از مفضل بن عمر مرویست که عرض کردم آیا مهدی منتظر را وقتی
معین از برای خروج او میباشد که مردم بدانند فرمود حاشا که ظهور او معین باشد بوقتی که شیعیان ما بدانند عرض کردم چرا چنین
فرمود بعلت اینکه همان ساعتیست که خدا فرموده و یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی فی کتاب لا یجلیها لوقتها الا هو
و فرمود و ما یدریک لعل الساعة تکون قریبا یستعجل بها الذین لا یؤمنون بها و الذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها
الحق الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید گفتم یمارون فی الساعة چه معنی دارد گفت قیل و قال میکنند در امر مهدی
که کی متولد شده و که دیده است او را و کی ظاهر خواهد شد از راه تعجیل در تقدیر الهی و تشکیک در قضا و قدر او و فضولی
کردن در مقدرات و رای مفضل هر که تعیین وقت کند از برای مهدی ما خواسته است که شراکت کند با خدا در علم او و مطلع شود
بر اسرار او تا اینکه پرسید مفضل که در وقت تولد او کسی مطلع نخواهد شد گفت بلی بخدا قسم که دیده میشود از ساعة تولد او تا ساعة
وفات پدرش دو سال و نه ماه اول ولادت او طلوع فجر از شب جمعه سیم شعبان سال دویست و پنجاه و هفت تا روز جمعه نهم شهر
ربیع الاول سال دویست و شصت که پدرش وفات یابد در شهری در شهری که در کنار شط دجله است که آن شهر واسط منکر جنا
که نام او جعفر کذاب و لقبش متوکل لعنه الله است و نام آن شهر را سر من رای خواهند گذارد و حال آنکه سآء من رای میباشد و در حین
وفات پدرش که سال دویست و شصت باشد مؤمن محق او را خواهد دید و شکاک و منکر او را نه بیند و امر و نهی او در سامره بعد از
وفات پدرش ظاهر شود و از انجا غایب شود و برود بمدینه که حرم جدش رسول خداست و در آن جا خدا هر کس را توفیق داده و
سعادت روزی شده او را باز خواهد دید و در آخر روز از سال دویست و شصت و شش باز غایب شود که هیچکس او را نه بیند تا
آن وقتیکه ماذون شود که هر چشمی او را به بیند مفضل گفت در ایام غیبت با که محاوره و تکلم خواهد نمود حضرت صادق فرمود
ملائکه از جن با او محاوره نمایند و امر و نهی او بمعتمدان و وکلاء او برسد و محمد بن نصیر نمیری بر در خانه او بنشیند در دوران غیبت او
در صابر و بعد از آن در مکه ظاهر شود بخدا قسم می بینم او را که داخل مکه شد و بر در رسول خدا را پوشیده و عمامه دندی بر سر بسته
و نعلین رسول خدا را که پینه بر او زده بود در پای خود کرده و عصای آنحضرت در دست اوست و چند دانه بزرگ در پیش انداخته
و می آید تا خانه خدا و کسی نیست که او را بشناسد و ظاهر میشود و حال اینکه جوان است مفضل پرسید از کجا ظهور میکند و چگونه
ظهور میکند فرمود تنها ظاهر میشود و بخانه خدا تنها می آید و داخل کعبه تنها میشود و تا یکی شب او را در می یابد و تنها است
بعد از آنکه مردم بخواب رفتند و شب قریب بنصف شد جبرئیل و میکائیل و صفوف ملائکه بر او نازل میشوند جبرئیل باو گوید

بند چهارم

چون در بعد الوقت باران بر سید
وقت بر او در آمد و در بر سید
حکمش کی فرمان بر او در بر سید
نعره کی زد بر او در بر سید
بر دو بی عاشق بر عرش سید
تا جان بیدل بر عرش سید
در آنچه حالت بر او در بر سید
با قلم چیزی که بر کشتن بر سید
او از دو کی قاسم و اما او دو بن
افتاد بر زمین و بان شه خبر سید
فریاد از آن زمان که بیکان چنان
تا خود چه قوم که در دو شر بر سید
بر دی چهار دشمن بیداد کی رسید
این در قفا بتاب امام زمان رسید
و دنه بی و این همه طاقت کی رسید

بند پنجم

چون کشته شد سپاه امیر شاه
تنها بماند شاه بیک بیشه
امید بخیمه گاه و وداع حرم نمود
بر کودکان نوحه بحسرت همی نگاه
این داغ تا نمود بر روح فشاند
آنرا گذاشت بر سر او از کلاه
گفتا بخواهر ای مرا بسیار کن
زین پس بدار خاطر بیچارگان نگاه
غافل مباش هیچ و ز اولاد بی پدر
غفلت مکن ز ما که ز ایتام بود گاه

ای سید قول تو مقبول و امر تو ممضی میباشد و دست خود را بصوت او میکشد و او میگوید الحمد لله الذي صدقنا وعده وأورثنا
الأرض نتبوء منها حيث نشاء فنعم أجر العاملين و در میانه رکن و مقام می ایستد و فریاد بر میکشد که ای نقیبان و خواص من و انکسانی که
خدا خبر کرده است ایشانرا از برای یاری من بیاشید و مطیع من باشید پس صدای او را حق تعالی بایشان برساند در حالتی که متفرق در
شرق و غرب عالم گردیده باشند و هر یکی بحال و کار خود گرفتار باشد در آن واحد همه میشنوند و اجابت میکنند و بیکچشم بر هم زدن حاضر
میشوند نزد او در میان رکن و مقام پس خدا تعالی امر کند نور را تا عمود شود از حد زمین تا آسمان و هر مؤمنی که در روی زمین باشد
او را به بیند و داخل شود بر او نوری در میان خانه او و دلهای مؤمنان با او خوشنود و مسرور شود اما ندانند که قائم آل محمد ظهور
کرده و چون صبح شود سیصد و سیزده نفر بعدد اصحاب پیغمبر در بدر پیش او ایستاده باشند مفضل گفت ای آقای من هفتاد و دو نفر که
با امام حسین شهید شوند نیز ظاهر شوند فرمود ابو عبد الله الحسین ع با دوازده هزار نفر از شیعیان خالص ما ظاهر شود و بر سرش
عمامه سیاهی باشد ای مفضل قائم ع پشت خود را بحرم میدهد و دست خود را میکشد مثل دست موسی بیضاء للناظرین من غیر سوء
یعنی سفید و درخشنده است نه از ناخوشی و از ارپیسی یا غیر آن بلکه میگوید این دست خداست و از جانب خدا دراز شده و باذن او
او کشیده و باین سفیدی گردیده تا آیه و معجزه باشد پس میخواند إن الذين يبايعونك إنما يبايعون الله يد الله فوق أيديهم فمن نكث فإنما
ينكث على نفسه و اول کسی که دست او را ببوسد و بیعت کند جبرئیل باشد و بعد از آن سایر ملائکه و نجباء جنیان و نقیبان و مردم
فریاد زنند در مکه که کیست این شخصی که در کنار کعبه ایستاده و اینهائی که دور او جمع شده گیانند بعضی گویند که این صاحب زهرا
لاغر است که پیش روی خود انداخته بود و میرانند آنها را گویند به بینید کسی از اینها را می شناسید که همراه او بود گویند نمیشناسیم
مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که فلان و فلان میباشند تا آخر هشت نفر و این در اول طلوع آفتاب آن روز باشد
و بعد از آنکه آفتاب اندک بلند شد و پرتو او بهمه جا افتاد منادی از زیر قرص آفتاب ندائی کند بزبان عربی واضح فصیحی که تمام اهل
آسمانها و زمینها بشنوند که ای معشر خلایق اینست مهدی آل محمد و نام برد او را و ابا بنام جدش رسول خدا و کنیه او ابو القاسم و
او را بفرزندی حسن امام حادی عشر پسر علی پسر محمد تا حسین بن علی بن ابیطالب ع پس بیعت کنید با او و او را متابعت کنید تا هدایت
یافته شوید و مخالفت مکنید او را که گمراه خواهید شد پس اول دست او را ملائکه و بعد از آن جنیان و بعد از آن نقیبان
ببوسند و گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و نماند صاحب گوشی در مخلوقات خدا مگر آنکه آن صدا بگوشش برسد و روکنند صحراها
و شهرها و دریاها و خشکیها بجانب مکه و بجهة یکدیگر آن صدا را نقل کنند و از یکدیگر استفسار کنند تا بخدمت آن حضرت
برسند و چون نزدیک شود غروب آفتاب از سمت مغرب صدائی بلند شود که ای معشر خلایق خدای شما در وادی یابس ظاهر
شده از زمین فلسطین و آن عثمان بن عنبسه اموی است از اولاد یزید بن معاویه لعنه الله با او بیعت کنید تا هدایت یابید
و مخالفت او مکنید که گمراه شوید پس ملائکه و جنیان آن صدا را رد و تکذیب نمایند و گویند سمعنا و عصینا و هر شکاک و
منافق و کافری گمراه خواهد شد از ندای آخری و سید ما قائم آل محمد پشت خود را بکعبه داده است و میگوید ای معشر خلایق
هر کس خواهد با آدم نگاه کند با شیث پسر او من آدم و شیث میباشم و هر که خواهد بنوح و پسرش سام نگاه کند اینک منم نوح و سام
و هر که خواهد با براهیم و اسمعیل نگاه کند اینک منم ابراهیم و اسمعیل و هر که خواهد نظر کند بموسی و یوشع منم موسی و یوشع
و هر که خواهد بعیسی و شمعون نگاه کند منم عیسی و شمعون و هر که خواهد نظر کند بمحمد و علی اینک منم محمد و علی و هر که خواهد
بحسنین نظر کند اینک منم ایشان و هم چنین یک یک را نام برد و گوید هر که سؤالی از هر کدام خواهد بکند از من بکند که من جواب میدهم
از آنچه شنیده و نشنیده و هر کس از کتب انبیا و صحف اطلاع دارد گوش دهد بمن پس آدم و شیث را بخواند چنانکه امت ایشان

تصدیق کنند بآنکه این همان صحفی است که بر پیغمبران ما نازل شده بود و ظاهر نمود بر ما آنچه را مخفی بود و میدانستیم و خبری از آنها را
نیز داشت و تغییر نداد بعد از آن صحف نوح و ابراهیم را بخواند توراة و انجیل و زبور و امت هر یک از ایشان تصدیق و تحسین نمایند
و گویند بخدا قسم اینست توراة کامل و انجیل تمام و زبور وافی و چندین برابر آنست که ما از آنها خوانده بودیم و میدانستیم بعد از آن
قرآن بخواند و مسلمانان گویند که اینست قرآن حقی که خدا بر محمد نازل کرده است و چیزی از آن سقط نشده و تحریف و تبدیل نکرده
بعد از آن دابة الارض ظاهر شود میانه رکن و مقام و در صورت مؤمن نقش کند که مؤمن است و در صورت کافر نقش کند که
کافر است بعد از آن بیاید نزد قائم آل محمد مردی که روی او به پشتش باشد و پشت او در سینه اش باشد و بایستد بر ابر جناب
و بگوید که مژده از برای تو آورده ام مرا ملکی از ملائکه فرستاده است که خبر خوشحالی هلاک شدن لشکر سفیانی را برسانم که در بیدا
زیر زمین رفتند قائم فرماید که قصه خودت و برادرت را بیان کن آن مرد گوید که من و برادرم در لشکر سفیانی بودیم و از دمشق
تا زوراء یعنی بغداد را خراب و ویران مثل بیابان چولی نمودیم و مدینه را خراب کردیم و منبر پیغمبر را شکستیم و چهارپایان ما در مسجد
پیغمبر بول کردند و سرگین انداختند و از آنجا یعنی مدینه بیرون آمدیم و سیصد هزار کس بودیم و میخواستیم خانه خدا را نیز خراب کنیم
و اهل مکه را قتل نمائیم همین که به بیدا رسیدیم و در آن جا نزول کردیم صیحه رسید و منادی فریاد زد که ای بیدا هلاک کن قوم
ظالمان را پس زمین شکافته شد و همه لشکر را بلعید و فرو برد بخدا قسم که بر روی زمین نماند پایند شتری چهارپای بالاتر از آن
مگر من و برادرم که ماندیم اما ملکی بصورت ما هارون و بابن قسم شدیم و برادرم گفت ای نذیر برو در دمشق نزد سفیانی و ترسان
او را از هلاک شدن لشکرش و ظاهر شدن قائم مهدی از آل محمد در مکه و بمن گفت ای بشیر برو نزد مهدی قائم در مکه و او را بشارت
بهلاکت ظالمان و توبه کن در دست او که توبه تو را قبول کند و دست خود را بر روی تو بکشد و بجای خود آید حضرت صادق
فرمود پس چنان کند و او بحالت اول آید و بیعت کند با قائم و بهمراه او باشد مفضل عرض کرد در آن وقت ملائکه بنظر بنی آدم آیند
و همچنین جنیان حضرت فرمود بلی بخدا قسم و محاوره با یکدیگر کنند چنانچه آدمی با عیال و رفقاء خود کند عرض کرد بهمراه قائم میروند
فرمود بلی بخدا قسم میروند تا آنکه در عرض هجرت میان کوفه و نجف منزل کنند و در آن وقت عدد اصحاب آن حضرت از ملائکه چهل و
شش هزار و از جنیان نیز مثل آن یا شش هزار باشند و خدا یاری کند او را با ایشان و فتح کند جمیع بلاد بر دست او مفضل عرض کرد با آقا
مکه چکار کند فرمود که ایشان را دعوت کند بحکمت و موعظه و زبان خوش و او را اطاعت کنند و خلیفه از اهل بیت خود را بر ایشان
تعیین نماید و برود بمدینه مفضل گفت خانه خدا را چکار کند فرمود خراب کند و نگذارد از آن بر جا مگر همان قواعد و شالوده
اساسی را که حضرت ابراهیم و اسمعیل برپا کردند وَهِيَ أَوَّلُ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ فِي عَهْدِ بناهائی که بعد از ابراهیم
و اسمعیل شده هیچ نبی و وصیی آنرا بنا نگذاردند بعد از آن قائم چنانچه خدا خواسته است آنرا بنا کند و آثار ظالمان را مندرس سازد حجر
مکه و چه در مدینه و عراق و سایر اقالیم و مسجد کوفه را نیز خراب کند و بر همان بنیان اول آنرا بسازد و قصر عتیق را نیز خراب
کند که ملعون و مکعوب است هر که آنرا ساخته مفضل گفت در مکه توقف میکند فرمود نه بلکه بعد از آنکه رو بمدینه آید نایب
او را اهل مکه بکشند پس جوانی ملائکه و جنیان و نقبا را برگرداند بر سر اهل مکه و گوید اگر نه اینست که من رحمت الهی میباشم که
بهر چیز احاطه نموده هر آینه بهمراه شما می آمدم ولیکن چون مقدر شده که همه ایشان کشته شوند شما بروید و کسی از ایشان
زنده نگذارید مگر کسی را که ایمان آورده باشد که قطع عذر میانه خود و خدا نموده اند پس برگردند و بخدا قسم سالم نماند از
صد کس از ایشان یک تن بلکه از هزار تن یکتن نماند مفضل گفت پس خانه و محل اقامت او در کجا خواهد بود فرمود در کوفه
و مجلس حکمرانی او در مسجد جامع آن و بیت المال و محل قسمت غنایم در مسجد مهله و موضع خلوتهای او در کرهای سعید

مفضل گفت همهٔ مومنان در اینجا منزل کنند فرمود بلی بخدا مؤمنی باقی نماند مگر آنکه در کوفه یا حوالی آن باشد و زمین در آن جا چندان
عزیز و قیمت دار شود که بقدر بستن گوسفندی ابدو هزار درهم قیمت کنند باز فرمود بلی بخدا بکوچب از زمین سبع که خطهٔ انحطه هیچ
همانست بکوچب از طلا داد و ستد شود و کوفه بزرگ شود که مسافت دورهٔ آن بچهار میل باشد و عمارات کوفه با کربلا متصل شود
و کربلا منزل و پناهی باشد که ملائکه و مؤمنان در آن آمد و شد نمایند و شانی و مرتبهٔ بلندی بهم رساند و حقتعالی چندان برکت و خیر در آن
قرار دهد که اگر مؤمنی لحظهٔ در آن بایستد دعا کند بدعای یک لحظهٔ مثل هزار بار ملک تمام دنیا را باو عطا کند پس آهی کشید بجانب
و فرمود ای مفضل بقصرهای مدین تفاخر کردند بر یکدیگر و کعبه تفاخر نمود با کربلا و فخر کرد بر او پس وحی کرد خدا تعالی باو که ساکن شو
ای کعبه ببیت الحرام و فخر مکن بر کربلا که آن بقعهٔ مبارکه ایست که موسی را از آنجا صدا زدند و بر تپهٔ او چند پیغمبری سرافراز کردند و همان
ملیست که مریم بان پناه برد و مسیح را زائید و او را شست و خودش نیز غسل کرد و بهترین بقعه هائیست که پیغمبر خدا از آنجا عروج باسمان کرد
و خیر و برکت بسیاری بشیعیان ما در کربلا برسد تا وقتی که قائم ظهور کند مفضل عرض کرد که دیگر مهدی بکجا رود فرمود بمدینهٔ جدم رسول
خدا و در آن جا توقفی نماید که امر عجیبی از او ظاهر شود که در آن خوش حالی مؤمنان و ذلت و خواری دشمنان باشد مفضل عرض کرد که
چیست آن فرمود چون وارد شود بمدینه و بر سر قبر جد بزرگوار خود رود گوید ای معشر خلایق این قبر جدم رسول خداست گوید بلی ای
مهدی آل محمد گوید کیست با او در قبر گویند دو مصاحب همخوابهٔ او ابوبکر و عمر پس گوید در حالی که خود بهتر داند که کیانند ابوبکر
و عمر و چگونه از میان تمام خلق این دو کس منتخب شدند بهمخوابگی جدم رسول خدا بلکه مدفون در این قبر ایشان باشند مردم گویند ای
مهدی ای قائم در این جا غیر ایشان کسی نیست چه ایشان چون خلیفهٔ او بودند و پدران زوجهای او بودند در این جا مدفون شدند
پس گوید ایها الناس در میان شما کسی هست که ایشان را بشناسد گویند بر رویت ندیده ایم اما بصفت بلی میشناسیم و هم خواهد جدت غیر
ایشان کسی نیست گوید کسی هست در میان شما که غیر این سخن را بگوید یا تشکیکی در این باب داشته باشد گویند نه پس سه روز تا
اندازهٔ بیرون آوردن ایشان را و در سیم روز گوید بشکافید قبر را و نقب بشکافند و بعد از کندن و تفحص بسیار ایشان را تر و تازه بیابند
بهمان صورتی که داشتند که مطلقا رنگ و خلقت ایشان تغیر نیافته باشد و در آورند ایشان را و کفن های ایشان را دور کنند و
بر جذوع خشکیده از خرما امر کنند تا ایشان را بدار کشند بلا فاصله آن چوب خشکیده سبز و خرم شود و شاخ و برگ بهم رسانند پس هر که
شکاک و بد اصل باشد از دوستان ایشان گوید بخدا قسم که این منتهای شرافتست که بجهة ایشان بوده و ما دستگار شده ایم بمحبت
ایشان و خبر میدهند کسانی را که در دل بقدر خردلی از محبت ایشان بوده که حاضر شوند و به بینند ایشان را و بفتنه بیفتند و
بعد از آن منادی ندا کند از جانب مهدی که هر کرد و مصاحب رسول خدا را بخواهد به بیند و دوست دارد بیکطرف بایستد
پس مردم دو دسته شوند از دو سمت صف کشند آنوقت مهدی بدوستان ایشان گوید که بیزاری جوئید از ایشان گویند که ما
در آن وقت که این شرافت را ندیده بودیم از ایشان تبری نجستیم و اعتقاد با ایشان داشتیم امروز که چنین فضیلتی و کرامتی دیده ایم بر
میگردیم از اعتقاد خود و بیزاری میجوئیم حاشا که برگردیم اگر ما را ریزه ریزه کنند بلکه از تو بیزاری میجوئیم و از اتباع تو از کسانی که
تبری میجویند از ایشان پس مهدی آل محمد امر کند بادسیاهی که بوزد بر ایشان و همهٔ ایشان را مثل خاکستر بسازد آنگاه امر فرماید
تا شجری را از آن درخت فرود آورند و زنده سازد ایشان را بآن حقتعالی و تمام خلایق را جمع نماید و در حضور عامهٔ خلق آنچه
از ایشان صادر شده از بد و خلقت آدم تا انقراض عالم بر ایشان مستحل سازد حتی کشتن قابیل هابیل را و جمع نمودن هیزم بجهة
سوزانیدن ابراهیم و در منجنیق گذاردن او و انداختن برادران یوسف یوسف را در چاه و فروختن او و افتادن یونس در شکم ماهی
و کشته شدن یحیی و بر دار کشیدن حضرت عیسی و هفتاد مرتبه کشته شدن حزقیل و مدابهائی که بر دانیال وارد آمد و زدن

سلمان فارسی را تا آنکه گردنش کج شد و افروختن آتش بر در سرای فاطمهٔ زهرا و امیر المؤمنین و حسنین بجهة سوزانیدن ایشان و تازیانه زدن
بر دست حضرت فاطمه و شکستن دندهٔ آن مظلومه را و سقط کردن محسن مصوم طفل آن معصومه را و زهر دادن بحسن و یکصد و هفتاد
پاره جگر آن مظلوم از راه حلقوم در آمدن و کشته شدن سید الشهدا با اولاد و برادران و اقربا و یاران او و با سیری رفتن تربهٔ رسول خدا
دیار بدیار و ریختن خون آل مصطفی در هر عصری بلکه ریختن هر خون ناحقی و بنا رفتن هر فرجی بحرام و هر مالی بزور و معاملهٔ فاسد
و دنیا و هر معصیت کبیره و فاحشه که در هر عصری از هر مخلوقی صادر شده باشد و هر ستم ظلم و جور و تعدی از عهد آدم تا قیام قائم ع همگی
یک یک بشمارد و بر او مستحل و لازم و وارد آورد چنانچه اعتراف نمایند آنگاه امر کند تا مظلمهٔ هر کس حاضر باشد در آن وقت از ایشان بخواهند
و قصاص کنند و بعد از آن بردار کشند ایشان را بهمان درخت و آتش را امر فرماید که از زمین برآید و ایشان را با درخت بسوزاند
و باد را امر فرماید که خاکستر ایشان را برده در دریا بریزد مفضل عرض کرد که این آخر عذاب ایشان در دنیا خواهد بود فرمود بهات
بخدا قسم که سید اکبر محمد مصطفی و صدیق اکبر علی مرتضی و صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا و حسن و حسین دو گوشوارهٔ عرش خدا و باقی
ائمهٔ هدی و هر مؤمنی و شیعهٔ که در دار دنیا صدمه و اذیتی خورده و کشیده باشد همگی حاضر شوند و باید بعد انها زنده شوند و کشته
شوند و باز زنده شوند تا آنقدر که خدا خواهد پس فرمود که بعد از اینها مهدی آل محمد بکوفه آید و در میانهٔ نجف و کوفه منزل کند و
یاران و لشکریانش از ملائکه چهل و شش هزار و از جنیان نیز مثل آن و از نقبا و ابدال انس سیصد و سیزده تن باشند مفضل عرض کرد چگونه
بغداد که در حدیث بلفظ زوراء مذکور است دار الفاسقین خواهد بود در آن وقت فرمود در لعنة و سخط الهی است و فتنها آن را فرا
گیرد و مثل بیابان چول بسازد پس وای بر او و هر که در او است از علمهای زرد و علمهای مغرب و از بلاد جزیره یا بنی کلب که اشارهٔ بعلمهای
سفیانیست و لشکریانش و از هر علمی که از هر نزدیک و دور بیاید بخدا قسم نازل شود در آن از اقسام عذابها آنچه نازل شده بر جمیع امتهای
که از اول خلقت دنیا آمده اند تا آخر چنان عذابهائی نازل شود که هیچ دیده ندیده و هیچ گوشی مانند آن را نشنیده و طوفانی چون طوفان
نوح در آن شود از شمشیر پس وای بر آنکه آنجا را مسکن خود سازد و هر که در آن اقامه کند از اشقیای خلق خدا باشد و هر که از آنجا دور
رحمت خدا او را دریافته باشد بخدا قسم ای مفضل امر بغداد در دنیا چنان رونقی بهم رساند که گویند دنیا همین است و بس و خانها و عمارات
او همان بهشت موعود و دختران او همان حور العین معهود و اطفال و ولدان او همان ولدان و انهار و اشجار او همان ماء مسکوب و ظل ممدود
میباشد و چنان تصور کنند که روزی بندگان را خدا تعالی مقصود بر آن ساخته و آنقدر در آن ظاهر شود از افترای بر خدا و
رسول و حکم بغیر ما انزل الله و شهادت ناحق و شرب خمر و انواع فسق و فجور و خوردن رشوه و دنیا و ریختن خونها که هرگاه معاصی تمام
ربع مسکون غیر بغداد را از اول دنیا تا آخر موازنه کنند با معاصی آن بیفزاید و بعد از آنکه بانجا رسید امر آبادی و معصیت در آن
بلدان منتها در آن پی در پی بهم رسد تا آنکه خراب و ویران شود بانها و بان علمهای مختلف که در آن ظاهر شود تا بجائی رسد که قافله
و مترددین که از آنجا عبور کنند گویند که این مکانیست که سابق بر این بغداد میگفتند و چنین آباد و معمور بود که بهشت روی زمین
مینمود پس فرمود که بعد از اینها حسنی که جوانی صبیح و خوش رو باشد از سمت دیلم خروج کند و فریاد زند بصدای فصیح که یا آل محمد اجیبوا
الملهوف ای آل محمد مصطفی اجابت کنید کسی را که باو غصها و صدمها رسیده است پس گنجهائی که خدا در طالقان پنهان کرده
که نه از طلا و نه از نقره اند بلکه مردانی چند میباشند که دلهائی دارند مثل پارچهای آهن بر اسبهای اشهب سوار و در دست ایشان
حربها باشد و موافقت کنند و ظالمان را قتل کنند و بیاید تا وارد کوفه شود و بیشتر روی زمین را از ظالمان پاک کرده باشد و خبر
خروج کردن قائم مهدی باو برسد اصحاب او باو گویند که یا ابن رسول الله این کیست که در همسایگی ما منزل کرده گوید برخیزید برویم
و او را به بینیم که چکاره است و مطلب او چیست و بخدا قسم میداند که او مهدیست و میشناسد او را و لیکن مقصود او اینست که بیایند

خود بشناسانند او را پس بیاید نزد مهدی و گوید اگر تو مهدی آل محمدی بیا تو اسب با جبرئیل رسول خدا را از بر دو انگشتر و زره و عمامه سحاب و اسب
بر بوع و ناقه غضبا و استر دلدل و خر یعفور و اسب براق و عصای دست او و قرآن امیر المؤمنین را در او و ظاهر شد پس مهدی همه آنها را در او
و با ایشان بنماید پس عصا بگیرد و در سنگ سخت فرو کند پس ریشه کند در آن و مقصود او این باشد که اصحاب او بفهمند و بر فضیلت مهدی
مطلع شوند و با او بیعت کنند آنگاه سید حسنی گوید الله اکبر دست خود را بده تا با تو بیعت کنم پس حسنی با لشکر با او بیعت کنند مگر چهل هزار
کس از زیدیه که صاحبان مصحف باشند چرا آنها بیعت نکنند و گوید این نیست مگر سر عظیمی آنگاه مهدی ایشان را نصیحت و موعظه
کند و فاسقه رود دعوت فرماید و مهلت دهد ایشان بر کفر و انکار خود اصرار ورزند پس همه ایشان را قتل کند و با اصحاب خود فرماید
که قرآنهائی که تشکیل کرده اند از ایشان برمدارید و بگذارید همین نسبت باشد تا در روز قیامت خصم ایشان باشند و مایه تاسف و حسرت
ایشان شوند چنانچه تغییر و تبدیل نمودند و عمل بمضمون قرآن نکردند مفضل گفت ای مولا دیگر مهدی چه خواهد کرد فرمود لشکری پیش
جنگ تعیین کند که بروند بدمشق شام بر سر سفیانی و با او جنگ کنند و او را ذبح کنند بر روی سنگ صخره بعد از آن جناب امام حسین
با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر از اصحاب و یاران او که در کربلا شهید شدند ظاهر شود یا لک عندها من کرة زهراء
بیضاء یعنی چه خوب جمعی است روشن و نورانی و بعد از آن صدیق اکبر امیر مؤمنان ظاهر شود و قبه از برای او نصب شود در
نجف که رکنی از آن در نجف باشد و رکن دیگر در حجر و رکنی دیگر در صنعاء یمن و رکنی دیگر در زمین طیبه که مدینه باشد گویا می بینم که
چراغهای آن روشنائی میدهد در آسمان و زمین مثل روشنائی آفتاب و ماه در آن وقت امور پنهانی آشکار شود و هر زنی شیر دهد
فراموش کند هر که را شیر داده و هر حامله سقط کند و مردم همه مثل آدم مست باشند یعنی در بیهوشی نه آنست که فی الحقیقه شراب خورده
باشند بلکه از شدت عذاب الهی مدهوش گردیده باشند و بعد از او بیرون آید سید اکبر رسول خدا با مهاجرین و انصار خود و هر که با او
ایمان آورده و او را تصدیق کرده باشد و با او شهید شده باشد و حاضر شوند تکذیب کنندگان او و هر که در او شکی داشته یا بر او
زنموده و گفته است که او ساحر یا مجنون است یا از روی هوا و هوس خود سخن گفته و هر که با او جنگ و قتال نموده پس از همه آنها قصاص
کند و جزا دهد ایشان را بر سوء اعمال ایشان از روزیکه پیغمبر مبعوث شد بنبوت تا روزیکه مهدی ظاهر شده هر آنها می با اهل عصر خود
و فرعون زمان خود و در آن وقت ظاهر شود تاویل این آیه و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ
الْوَارِثِينَ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ مفضل عرض کرد فرعون و هامان
کیانند فرمود اول و دویم مفضل گفت پیغمبر و امیر المؤمنین همراه قائم مهدی خواهند بود فرمود بلی والله ناچار است از اینکه
تمام زمین را گردش کنند بلی بخدا قسم تا پشت کوه قاف بلی بخدا قسم تا ظلمات و آنچه در قعر دریاهاست تا آنکه نماند موضع قدمی
مگر آنکه بر او پا بگذارند و اقامه دین واجب در آن نمایند از برای خدا و گویا ای مفضل می بینم خود و سایر ائمه را که در پیش روی
جد خود رسول خدا ایستاده ایم و با او شکایت میکنیم آنچه از امتش بهر یک از ما رسیده از تکذیب و رد و سب و لعن و تشویش قتل
و قصد کردن طاغوت های ایشان که والی امور ایشان بودند در بدر کردن ما ها از حرمین خدا و رسول بدار الملک خود و کشتن
ایشان را بسم و حبس کردن ایشان را بتفصیل آنچه بر هر یک در عصر خود رخ داده بجهة او نقل کنیم و شکایت نمائیم پس پیغمبر بسیار
بگرید و گوید ای فرزندان من نازل نشد بر شما از این مصیبتها مگر آنکه بجد شما پیش از شما نازل شده آنگاه حضرت فاطمه ابتدا
کند بشکایت از اول و ثانی و آنکه فدک را از او گرفتند و او رفت بمسجد در مجمع مهاجرین و انصار و با او معارضه نمود در امر فدک
و رد سخن او را نموده و افترا بر نوبست که تو گفته ما معاشر پیغمبران ارث نمیگذاریم از مال دنیا از برای کسی بلکه آنچه داریم صدقه است
بر مسلمانان و گوید که هر قدر من استدلال کردم بسخن زکریا و یحیی نشنیدند و دویم نامه عطیه که بمن داده بودی و نوشته بودی

از من خواست در حضور مهاجرین و انصار و سایر قریش علی رؤس الاشهاد کرسی حاب دهان انداخت و پاره کردیم و من کردیم و رفتم بر سر قبر تو
با چشم گریان و دل بریان و خود را بر روی قبر تو انداختم و گفتم قد کان بعد انباء و هنبئة لو کنت شاهدها لم تکثر الخطب تا
آخر آنچه سابقا نقل کردیم پس نقل کند قصهٔ فرستادن خالد بن ولید و قنفذ و دیگری را با جمعی از اتباع خود بر در خانهٔ ما بجهة بیرون
بردن علی بسوی مسجد بجهة بیعتی که با او در سقیفهٔ بنی ساعده کرده بودند و آنکه امیر المؤمنین مشغول تجهیز و تکفین تو بود و بعد از آن
مشغول جمع کردن قرآن و قضاء دین و ادای وعدهای تو که معادل هشتاد هزار درهم میبود که آمدند و در را سوزانیدند و لگد زدند
و فریاد مردم دویم که یا علی بیرون بیا و موافقت با جمعیت مسلمانان کن و الا ترا میکشیم و قضیهٔ جاریهٔ ما اول با ایشان مکالمه نمود
و بجائی نرسید بعد از آن خود رفتم و هر قدر التماس کردم بجائی نرسید و در جواب من گفت دویم که ای فاطمه ساکت شو که حال محمد
مرد و دیگر ملائکه نمی آیند بامر و نهی از جانب خدا و علی نیز مردیست مثل سایر خلق یا بیرون بیا یا بامر دم موافقت کند در بیعت
یا بسوزانیم خانه را با هر که در اوست و من گریه کردم و بخدا نالیدم و فایده نکرد و در را سوزانیدند و لگد زدند که در خورد بر پهلوی
من و یکدندهٔ پهلوی من شکست و فریاد زیانه بر بازوی من زدند که سیاه شد و ورم کرد و طفلم سقط شد و ریختند در خانه و صورت
من پاره شد و من بخدا نالیدم و فریاد مردم که وا ابتاه وا رسول الله نگاه کن بدختر فاطمه که چه بر سر او می آورند و امیر المؤمنین چون
چنان دید با چشم گریان از اوطاق بیرون آمد و رداء خود را بر من انداخت و مرا بسینهٔ خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا ای بدبخت
رحمهٔ عالمیان بود مقنعهٔ خود را از سر دور مکن و سر خود را برهنه منما و بخدا شکوه مکن که بخدا قسم متنفسی باقی نخواهد ماند همه
مخلوقات هلاک شوند خلاصهٔ کلام حضرت فاطمه مجموع وقایعی که اتفاق افتاده همه را در آن وقت بجهة پیغمبر خدا نقل کند و امیر المؤمنین
آنچه در این ظرف مدت سی سال با او رخ داد از محنتها و مصیبتها بیان نماید و گوید حکایت من و امت تو مثل هرون و امت موسی
بود و میخواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی یا رسول الله چنان صبری و تحملی کردم که تا بحال هیچ پیغمبر و وصی پیغمبری
نکرده تا آنکه بضربت عبد الرحمن بن ملجم شهید گردیدم ای مفضل پس حسن برخیزد و گوید ای جد بزرگوار بهمراه پدرم بودم در کوفه
که ابن ملجم با او ضربت زد و چون عزیمت مسافرت از این عالم نمود مرا وصی خود نمود و تفویض کرد بمن آنچه با او تفویض کرده بودی و معاویه
چون مطلع شد از کشته شدن پدرم یکصد و پنجاه هزار سوار فرستاد از پیش که بیایند کوفه را قتل کنند و مرا و برادرم را بگیرند
و بکشند یا بیعت بجهة او بگیرند چون شنیدم رفتم بر روی منبر و خطبه خواندم و موعظه کردم مردم را و از جمله آنچه گفتم این بود
مات والله جدی رسول الله و قتل ابی ولی الله علیهما سلام الله و صالح الوسواس الخناس فی قلوب الناس فمعوا عن الفتنة و ظلم
السنة فیا لها من فتنة عمیاء صماء لا تسمع لداعیها و لا یجاب منادیها و لا یخالف و الیها ظهرت کلمة النفاق و سرت رایات
اهل الشقاق و تکالبت جیوش اهل العراق من الشام و العراق هلموا رحمکم الله الی الافتتاح و النور الوضاح و العلم الجحاجح و النور الذی
لا یطفی و الحق الذی لا یخفی ایها الناس تیقظوا من رقدات الغفلة و تکانف الظلمة فوالذی فلق الحبة و برء النسمة و تردی
بالعظمة لئن اتی منکم عصبة بقلوب صافیة و نیات خالصة لا یکون بها شوب نفاق و لا ریبة افتراق لاجاهدن بالسیف
قدما قدما و لاضیقن من السیوف جوانبها و من الرماح مسالکها و الخیول سنابکها ایها الناس جدم رسول خدا و پدرم ولی خدا
از دنیا رفتند شیطان در دلهای مردم وسوسه انداخت و کلاغ فتنه صدا نمود و سنت نبوی متروک گردید پس چه فتنهٔ عظیمی است
که ثمرهٔ آن جز کوری و کری نیست که داعی آنرا نتوان شنید و منادی آن را نتوان جواب داد و صاحب آن را مخالفت نتوان کرد و سخن
نفاق ظاهر و علمهای اهل شقاق و نفاق در گردش افتاده و لشکرهای خارجیان شام و عراق با یکدیگر موافقت نموده و متفق گردیده اند
تعجیل نمائید خدا بیامرزد شما را با ابتدا نمودن ترویج حق و روکنید بنور واضح و علم بین آشکار که خاموشی از برای آن نیست و مخفی

در بعضی از روضات مذکور است
افاق نوشته و فریاد کرده
بود آشوب فریاد زدن
الرسول
بمثل
اه اندوه که الغرض
کیان و داد خواه
اه اندوه که فرج شهید
باجسها
اه اندوه که جبل امیر
اه اندوه که
زین
امت
امت
امت
کاین
خود
خود
امت

دیو شبیه نتوان کرد او را و بیدار شوید از خواب غفلت و بیرون آیید از تاریکیهای جهالت بحق خداوند شکافنده دانه گندم و خالق جمیع مردم که
ندای خود ساخت عظمت و بزرگی را که اگر با من موافقت کند طایفه از شما با دلهای صاف و نیتهای خالص از شوایب نفاق و قصد
صافی و افتراق از روی اخلاص و وفاق جهاد کنم پیشاپیش شما با شمشیر و تنگ سازم شمشیر خود را مهای شمشیر و نیزه و اسبان مخالفین را و سد
فتنه و فساد آنها را نمایم هر قدر از این مقوله سخنان گفتم کسی بمن جواب نداد گویا لجامی در دهان مردم زده بودند از سکوت مگر بیست نفر
که گفتند بمن ما اختیار نفس خود را داریم و اینک با شمشیرهای خود ایستاده ایم در برابر تو و مطیع و فرمانبردار امر و نهی ترا و هر قدر بجهت
راست خود نگریستم سوای این بیست تن کسی را ندیدم که با من موافقت نماید پس گفتم مرا بجدم رسول خدا باید تاسی نمود که سالها عبادت خدا را
در پنهانی نمود حق در وقتیکه سی و نه نفر انصار داشت و تا چهل نفر از انصار تمام نشد اظهار امر الهی را ننمود اگر من نیز چهل کس میداشتم
جهاد میکردم پس سر خود را بجانب آسمان کردم و گفتم خداوندا دعوت کردم و اندار نمودم لیکن از اجابت دعوت من غفلت ورزیدند و از پیروی
من تکاهل نمودند و در طاعت من تقصیر کردند پس حبس و عذاب خود را بر ایشان نفرست و تا آخر آنچه بر او رخ داده بود تا حسین زهر خورانیدن
و شهید کردن آن بزرگوار را بیان کند و شکایت نماید بعد از آن امام حسین ع برخیزد با بدن غرقه در خون خود و جمیع کسانی که همراه او
کشته شدند بطریقی که از دویت او بدان حال رسول خدا چنان بگرید که بیهوش شود و از گریه او تمام اهل آسمانها و زمینها بگریند
و فاطمه چنان صیحه کشد که از صیحه او تمام زمین و هر چه بر اوست بلرزد پس امیر المؤمنین ع و امام حسن ع در پهلوی راست آن شهید
مظلوم بایستند و فاطمه از طرف چپ او و رسول خدا او را بسینه خود بچسباند و گوید یا حسین یا ولدی فدیتک فدایتو یا جد تو حسین
من در تو روشن شد و چشمان تو نیز حال روشن میشود و از طرف راست حسین حمزه اسد الله و از طرف چپ او جعفر طیار بایستند و خدیجه
کبری محسن سقط شده دختر فاطمه را بر سر دست گیرد و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین با سایر زنان اهل بیت گریه و شیون کنان
بیایند پس فاطمه مادر حسین گوید هذا یومکم الذی توعدون الیوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها
و بینه امدا بعیدا مفضل گوید که حضرت صادق ع آنقدر گریست که محاسن مبارکش از اشک چشمانش غرق شد پس فرمود روشن باد
چشمی که این نقلها را بشنود و بگریه نیاید پس مفضل نیز گریه بسیار طولانی نمود و عرض کرد این گریه ما چه خیر در آن میباشد فرمود اجر و
ثواب بسیار عظیمی هر کاه محزون باشد پس مفضل پرسید که چه میفرمائی در آیه وَإِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ فرمود آن محسن
آن محسن سقط شده ماست و هر که غیر این تفسیر کند او را تکذیب کنید یعنی در زمان رجعت بپرسند از آنهائی که در پهلوی سیده
نساء زدند که بچه گناه آن طفل معصوم را کشتند آنگاه فرمود که فاطمه برخیزد و گوید خداوندا وعده که با من کرده بودی که حق مرا بگیری
و انتقام مرا بکشی از کسانی که ظلم بمن کردند و حق مرا غصب نمودند و مرا زدند و بجزع در آوردند در اولاد من وفا کن بآن وعده و بگیر
حق مرا پس ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش الهی و ساکنان هوا و تمامی اهل دنیا و طبقات زمین همه بگریه در آیند و صیحه
بکشند و فریاد کنند پس باقی نماند از قاتلان و ظالمان ما و آنانکه راضی بفعل ایشان بودند مگر اینکه در آن روز هزار مرتبه کشته شوند
و کسانی که در راه خدا کشته شده باشند دیگر بجهة ایشان کشته شدنی نیست و چشیدن مرگی نخواهند بود چنانچه فرمود وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ
قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مفضل گفت بعضی از شیعیان شما قائل برجعت نیستند
فرمود مگر نشنیده اند که جد ما رسول خدا ص فرمود و ما ائمه نیز گفته ایم که مراد از عذاب ادنی در این آیه وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى
دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ عذابیست که در رجعت دشمنان ما باید بکشند و عذاب اکبر عذاب روز قیامت است که اشاره بآن شده در آیه یَوْمَ
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بعد از آن مفضل بعضی جمل معترضه در میان آورده و سؤالاتی که خارج از
مقصود است نموده تا آنکه فرمود بعد از آن علی بن الحسین ع برخیزد و شکوه میکند از آنچه باو رسیده از امت جدش بعد از شهادت